



---

# مکتوبات، ملفوظات، نصائح ووصایا

---

از مطلع انوار طریقه عالیہ حضرت شہید شمس الدین حبیب اللہ

میرزا منظر جان جانان نقشبندی مجددی رضی اللہ تعالیٰ عنہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بر خوردار اکر التماس تحریر حسب نسب از فقیر کرده اند چون فائده مقدمات بران مترتب  
نبود تا غافل نمیدوم اکنون که سماجت از حد گذشت بمجلی محرر میگردد و دریا بند که در حقیقت سرمایه وجود  
فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکی است و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بخت و هشت و طم  
توسط محمد بن خفیه شیرینیه کبریا علی تفضی علیه التحیة و الثناء میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر  
در هشت صد هجری بتقریبی از بلده طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیبه یکی از حاکمان آن حدودش  
که سردار الواس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود و حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد  
ایشان گرفت و قتی که بایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور مستخلص گردانید از آن  
خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به واسطه بامیر مذکور میرسند همراه آورد و احوال این هر دو  
در تاریخ اکبری مسطور است و نسب درسی این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار  
واسطه بابا خان منشی میگردد و پدرم بچرخان مذکور که در عهد اکبری مصدق بنی شده بود و بعدا کم منصبی گرفتار  
بود و عمری در خدمت او نگذشت و در نگذشت بادشاه گدازانیده آخر بدولت ترک دنیا سفر نمود و فرزند و نوه مست بذری



از خفا می طریق قادریه ستفاده نموده در سال هزار و صد و سی و هجری شوال ازین عالم فرموده در هزار  
و صد و سی و نه ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گردیمی برداشت و در بیت کمر بست  
دست از دنیا برداشت و پامی سبی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خواند بود و کتب  
حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوٹی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبداللہ ابن سائیم کی گذرانیده و قرآن مجید را  
از حافظ عبدالرسول دہلوی تلمیذ شیخ القرائین عبدالخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقہ نقشبندیہ با خرقہ و اجازت  
مطلقہ از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداولی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ بد واسطہ بحضرت قیوم ربانی  
مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میسر شد گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از  
مشائخ متعددی این طریقہ استفادہ نموده و آخر بآستانہ فیض آشیانہ حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سامی رضی اللہ  
تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بد واسطہ بحضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ میسر شد جبہ نیاز سودہ تہ خدمت ایشان  
گروہ خرقہ اجازت طریقہ قادریہ و سہروردیہ و چشتیہ حاصل نمود تا امر فرمود کہ ہزار و صد و شتاد و پنج ہجری است  
بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول است خداوند تعالیٰ بکرم و جود و کرم جلیل اللہ علیہ وسلم  
مکتوب و مسموع و ما این بار و شبہ نوشتہ اند یکی آنکہ خلفای حضرت سرہند دعوی کلمات و مقامات  
بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینہا بطور غیر مدوم آنکہ سرہند آن خود را بشارتہای ماسے  
میدہند و حالات آنہا دلالت بر آن بشارتہا نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکہ فضل  
بر آنہا لازم می آید و این معنی متبعہ سنیماہ جواب شبہ اول بداتکہ بزرگان پیشین ہم با وجود تحقق  
قنادع و اسی کلمات علیا کردہ اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایہ مافی الباب جماعہ از ان طائفہ  
با ظہار این امور را مسموع و فرمودہ اند و فرقہ بحکم غلبہ سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین ہر دو احتمال یکی  
را تجویز میتوان کرد و بیچ کمالی غیر از نبوت بلاصلاہ ختم نگردیدہ و در مبدأ فیاض نخل درج ممکن نیست پس  
در حق بزرگان حسن ظن را چہ مانعت آخر از صلاحتی مسلمین اند و مملود از ظہور آثار کمال اگر استقامت است  
اکہ فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقہ بقوت ظاہر میگردد و ضعف را اعتباری نیست  
و اگر مقصود آثار صد و خرق عادات و مکار شفاست کہ مندر عوام است پس این مقامات با جماع  
سوفیہ ناز شریک ولایت اند از لوازم آن مخفی نیست کہ صاحب کرام کہ فضل از جمیع افراد است مرحوم اند



که مصلحت این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریق بطور صحیح برآید و تابعین باتبع کتاب و سنت است از ذوق و مواجید اهل این طریق نیز مشابره ذوق بهمان جماعت است فلا تکن من المتمرین  
جواب شبه دوم آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص در آن نسبت بی کیف  
این طریق کار هر عمر وزیده اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نیمانه و در آثار نظا هری که کثرت طاعت  
و ریاضت و افراط از ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و ریاء و باب حق و باطل شریک  
اند و از حد و معاصی احیاناً غیر معصومین بچپس محفوظ نیست و حق اینست که بنابر بعد زمان نبوت و قرب  
قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقه نیست و مقصود این  
مشائخ از بشارت آنست که مریدان از آن مقام نصیبی یافته است نه مثل او یاسی مشهوره قوت و رفعت و در آن  
مقام بهم رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مردوخش متعادل و عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک  
دولت آن بزرگان شود آنگاه ندارد **دوم** فیض روح القدس از بازید و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میگرد  
بدانند که نسبت این حضرت انعکاسی است مثل انطباع نور شمس بر مرآت و فرصتی استوفی میباید که انوار باطن  
تیر لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل تحقیق شود و مرید بر تبه کمال و تکمیل رسد و بعضی اوقات عکس مقام  
تیر و آینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیر کشف و قیق و نظر تحقیق را کار نفرموده  
آن مرید از بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و با نسبت  
آرد پس آثار آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران  
نسبت کشفی کیاب است و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در خطرات  
و السلام مکتوب سوم پیر رسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد و بدانند که نسبت لغت  
عرب عبارتست از علاقه بین طرفین در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جلشانه خلق و نسبت  
که متکلمین تعبیر میکنند از آن بصانعت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و نظایر کتاب و سنت همین  
معلوم میشود و صوفیه اگر وجودی اند تعبیر از آن نسبت بنظیر وحدت و کثرت میکند مثل ظهور آب و صومج  
و حباب میگویند که این کثرت مزاج وحدت حقیقی را مطلق نیست و حاصل این تعبیر ثبات عنایت تعلقی است  
باحق و این معنی را تا دیلات و تمثیلات شروع و معقول میسازند و اگر شهوید اند نسبت اصل باطل چون نسبت



انصاف بنظر شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا یعنی تجلی است یعنی ظهور است در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت  
 وجودات ظلی محل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را  
 حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل ادنیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما محل ظهور  
 یکی بر دیگری نیچای صحیح نیست و در اینجا صحیح است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیرت میکنند بطوریکه  
 در توحید وجود حقیقی ظل نکنند و این معنی از کتاب و سنت با سانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور  
 اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم  
 الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدرة که معبرست  
 بجهل و غیرهما که مضومات متمایزه دارند و شهودی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و برای صفات حقیقیه که مقابل  
 آن عدبات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها سیادی تعینات عالم  
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و در مرایای  
 خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصداق آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند  
 نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی تحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست  
 از وجود و توابع آن ظلالا و انعکاسا مستفاد است از حضرات وجود جل شانہ فلما موجود بالوجود بحقیقی فی الخارج  
 بحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشا شر نقص است و وجود مبدأ خیر و کمال عالم مرکبست  
 از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عاریتی و وجودی بسیط و غیر حسن محض است و عین عالم نمی تواند شد باین عالم مجموع  
 و قبح خواهد بود اما وجه حسن همه متفاوت است از حضرت وجود و هر چه حاصل از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت اتحاد خود و جذب  
 مشایخ که ظل جذبه الهی است بسیر علمی از خیف امکان با وجوب قطع مسافت که عبارتست از خرق حجب ظلماتی  
 و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرایند فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که  
 در میان ظاهر و منظر تحقق بوده بر رفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و مرآت تعین سالک بودند  
 تمام بطور میرسد و استیلا می آن انوار آن آئینه است و میسر از درجالت را به نسبت فنا تعبیر میکنند و بعد  
 فالا لازم است که وجود موهوب از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بان وجود  
 کارخانه بشیریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت از آن نسبت بقای میگویند پس سالک اگر خرق

فنا

فنا





و نه نفی اولی

و نه نفی  
بنیاد نفی اولی

و نه نفی

حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته تجلی ذات بحت مشرف شده  
فدایان نبوت باقیست نبی میگردد و بدین وجه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر پس بدو گرنه  
بقدری مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرفست و در ترمی افتد و وجود حق که خیر محضست  
نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلائی انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر می شود اما  
با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و ناب نبی میگردد و تربیت و صلاح نبی نوع خود میکند اینست معنی آنچه  
میگویند که انبیا معصوم اند و ادلیا محفوظ و اینست معنی ظهور نسبت که در مطلق این قوم است بر سبیل  
ایجاز بمشرب صوفیه سهو دیه مجدی و جمیع الله و السلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد  
حصول فنا که مستلزم دوام حضورست گاه غفلتی از جناب حق تعالی روید و بسبب بیت بداند  
که بنای این شبهه بر تشبیه است بیانش آنکه علم بر دو قسمست حضوری و حصولی حضوری  
لازم نفس عالمست یا مبین اوست چنانچه علم نفس نبود و عوایض خود و حصولی حصول صور معلومات  
و مرآت ذهن توسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب عروج نماید  
این علم از قبیل علم حضوریست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که  
نزد صوفیه وجود اشیا ظلیست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج  
غیر وجود واحد تحقق نیست و تعدد و کثرت شیونات وجودست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافلست و از  
طلیقه خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظنا اشاره بهمان وجود  
واهی بنماید چون قطع این مسافت صطلای قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی مبین الحق  
واخلق که از حدیث ثابتست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و در امتش از ظل آن اصل نه  
میند وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میدانند و در میا بک ظل حقیقی علمی نیست بلکه همان اصل  
در مرتبه تالی تبیین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه مرجع انادر نفس الامر اصلست نه ظل آنگاه  
علم حضوری او که لازم این تعیین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظنا اولاراجع میشود و اصل  
و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انا رجوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد  
از دوام حضور گویند و این حضور ابعده تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در خیال او روید هر



قدرت در علم واقع می شود در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا  
 حواس باقیست که تشیت امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس باقیست که  
 حواس را در آن بارگاه دخلی نه نشاء این استنباطات اینست که ذبول علم از قور علم حضوری دانست  
 منکر دوام حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است اَصْلُهُ وَاجْهَتُنَّ الْحَقِيقَتِ  
 اشاره باین هر دو علم است که تجمیع جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری است  
 و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جلد پی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تلخیص هر دو قسم  
 علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین است در یک جزو زمان از نفس احدی نمیتواند گشت  
 و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام مکتوب یکم بر خوردار از اجوبه  
 شبهات که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجد الف ثانی رضی الله تعالی عنه برعمم بخیر از آن  
 شوند متفسر کرده اند بطلان در آمد و ریاست که بنام این اعتراضات بر جمل است یا بر حسد این اسم  
 از کار معمول قدیم است اهل تعصب و تکفیر شیخ اکبر رحمه الله علیه اکابر دیگر رساله نوشته اند و حضرت مجدد  
 و در کاتب خود جوابهاست همه شبهات بطریق دفع و دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت  
 شاهیحی رحمه الله علیه رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمه الله علیه رساله مسمی  
 به کشف الغطاء عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی  
 ثم الکی رساله مسمی به عطیة الوباب با فاصل بین الخطا و الصواب مشتمل بر اصول و اجوبه در رساله محمد بزغبی  
 تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم المذنی نوشته و بمهر بای علیای مذاهبل ربیع و یا عرب مستحل و مسلم گردانیده  
 و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرون اوای شیوع داشته و بعد قرون  
 غلبه مشهود با نخی در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدمه جناب سالت  
 بوده بر در نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر تتبع کتاب و سنت است  
 و اکثر اعمال و اقوال او موردون بمیزان شریعت پس تشابهات کلام او را موافق محکات کلام او تا وایل  
 کنند یا بعالم السوء العلانیة و اگر اندو او را معذور دارند چه اگر این قوم را عذر بای بسیار عارض میشوند  
 گاه در غلبه حال عبارات ایشان بملکات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی بنا بر غلط و هم



وخیال و خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر  
نمی آید پس بر رعایت این امور ترک اعتراض لازم است خصوصاً اعتراض بر کلام کرامت نظام حضرت  
مجد و محض فضولی است که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان مشحون به همین نصیحت  
و موعظت است و بیشتر سبب بهیچان این فتنه انکار توحید و جودی است و اثبات توحید شهودی  
چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان اودیه  
اسماع و اذیان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجد و بر توحید و جودی نه مثل  
انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر هست که  
مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق بهیچیکه محمل وحدت وجود  
حقیقی که متحقق در خارج حقیقی است نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق عنینیت اثبات  
میکند و تصویر رسد وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب ششم  
بعد حمد و صلوة از فقیر حاجانان مولوی صاحب مهربان سلم الرحمن مطالعه فرمایند که انتقادات نامطلوبانی  
مشمول بر شبهات چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله عنه بود  
و در دو فرمود مخدوم و ما این شبهات از عدم اطلاع بر اصطلاحات انجذاب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات  
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و خواطر جمع خواهد شد و فقیر مثلاً الامم حریفی چند می نگارد و باید دانست  
که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر استرعی و معقول  
ثانوی است - دوم وجود منبسط که نشاء استرغ معنی اول و معبر بظاہر وجود و بصادر اول است و بدیهی است  
که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدس متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند  
شد سو بم وجودیکه اول الاوائل و مبتدای است و بر عزم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر  
آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود ذات هر دو حقیقت  
یکی باشد مصدر آثار را خواهد بود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف راجع به نزاع  
لفظی است تسلسل الانجاء به دخل است تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد  
و بآن وجود مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز بچنین باشد و تخاصی حضرت ایشان از اطلاق لفظ



وجود بزرگوار و تعالی و تجنیب رحل بالمواطاة یکی بردگیری از راه احتیاط است که در سان شرح این  
اطلاق وارد شده صفات و سماء الهی توقیفی اند و دوشبه دیگر که در بحث حقیقت محمدی فضل حقیقت  
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث دفع میشود و تحریر جواب آن طوی دارد  
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدس سره در حلقه رقبته کل ولی الله  
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء تقدیم خود  
ازین حکم بکلام ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (ایدی اوله  
خیلام اخراج استثناء متاخرین نیز مجوز است چه که تقدیم و تاخیر امر بسی است و هر متاخری را متاخری است  
پس ممکن است که متاخر آنحضرت آنحضرت فضل باشد و کمالات غیر از کمالات نبوت بالا صالیه ختم شده است  
فقیر و فقر و فقر و باطل در التفات نامه مرسوم دوم و الما موعود و اللهم زنا الحق حقاً و انما لیا طریاً و السلام  
مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جانچانان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمل بر فصل یکی بر دیگر  
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله  
تعالی عنهما رسید محذور و ما فضل بر دو قسم است خبری و کلی ظاهر است که سوال از فضل خبری نیست و مناسط  
فضل کلی زیادت قرب الیه است و این معنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت  
و قلت مناقب سرغی بمطلب می تواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب سنت و جماع  
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب هجرت و وقوع اجماع متاخر  
و اصول شمشع ازین امر ساکت کشف تحمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی  
از غلو محبت پیران نمیشدند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم  
بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضو الیه است  
و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لب از ادب نباید کشود که این سلسله از ضروریات  
دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از ویو الیکهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد دست دوم زدن مناسب  
نیست که حرف از عالم عقل می رود و برگرد در پیش و کم نیاید زده از حد سیردن قدم نیاید زده و عالم  
همه مرآت جمال ازلی است و بیاید و دید دوم نیاید زده و السلام مکتوب هفتم محمد و نا نوشته



که مکتوب حضرت مجدد و مسند حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات  
 الهیه در خانه علم الهی است و در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمانیری پیدا کرده  
 در مقابل صفت علم عدم العلم که معبر بحیل است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرت که معبر بخرجه است  
 و قس علی هذا و آن اعدام شمانزه بنا بر مقابل و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته  
 مسامدی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس  
 و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبطآن حقائق مصدر آثار شده  
 وجود و عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه مصاد و شیر و شیر میگردند و تیر مکتوب حضرت است که مبادی  
 تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی دارند پس باید  
 که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکنات  
 تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیشد و به تطبیق چیست محذور و ما چون مقابل و محاذات در میان  
 اعدام شمانزه و وجودات صفات مقدسه و مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات  
 گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینها معامله بالعکس است در اینجا صفات بجای  
 ماده و اعدام بجای صور حال اند جهت عدم در نیصورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهین  
 حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شیر و شیر میگردند اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را  
 قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام  
 مکتوب پنجم پریده بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی  
 چگونه است آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف  
 و اعراض خود دارد و در مناط فصل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع همین اوصاف اعراض اند نه ذات  
 و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با بیان فضائل  
 دیگر چگونه خود را بدتر از او میتواند دانست و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از آن رذائل بدتر دانسته  
 باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است محذور و ما بنده بیهب حضرت مجدد و حقائق ممکنات  
 مرکب اند از اعدام اضافیه به ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل مصاد صفات در علم الهی



تبعی پیدا کرده و مایه‌ی انوار سما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل  
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از  
عدم ذاتی کسب شرمی نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و منفی نیست که در عالم حس شی بر مراتب تمثلی از  
انوار شمس نظر میکنند بلباط اول همان انوار ارمی بیند نه مرات را چنانکه مرات در شعشان انوار محضی و مستور  
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلباط اول همان تعین مراتی خود را خواهد دید نه انوار اچنانکه نظر و بظا هرگز  
پس نظر صوفی بر ظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون  
در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منتها شریست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری  
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چنانکه خود را از کاف و زنگ دیگر  
اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال  
اصلا بخود منسوب ننماید و مستعار میدانند و همین است معنی قنای تام و صحل مشهور و صمیم و اگر صوفی را نظر  
بر جهت وجود و انوار مستعار خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از دعوی انوار شمس  
سر برمی آند و همین است سرانجامی گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در دید خود معذور بود  
اما و دید خطا کرد از غلبه سکر و جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه  
را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی بکر حیدیه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب هم نوشته  
بودند که بزرگی به بلای شدید مشابهه بلای حضرت ایوب علیه السلام متبلا بود بزرگی دیگر بیاریت اوست  
و پیر سید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسنة الضن گفتند ام معنی مثل  
ایوب علیه السلام ببقوه نیامده ام و امان و زینهار نخواسته در صورت مقام صبر این دلی افتد از مقام  
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر پس رفیع است تفصیل وی بر نبی لازم می آید و ان معنی خلاف  
اجماع است جواب مخدوم و ماورایادی النظر این شبه وارد میشود و اگر قائل کنند محل شبه نیست بیانش  
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنة الضمات ارحم الراحمین و نیز رب انی مسنة  
الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بے نیایی و بے صبری دارد لیکن او  
سبحانه جل شأنه که عالم السوء و الضما راست میفرماید انا و جلانا ه صابر انعم الله و اسر



پس معلوم شد که این بصیری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حق تعالی با وجود ظهور بصیری  
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش آنست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها و هلاک  
اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و امانت و حقارت مردم نسبت بوی و اهل وی صبر نمود چون وقت  
ترول رحمت رسید و دانست که کشف این کرد و البته تبصرع و زاری است و ادب این وقت بصیری  
ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و بر عاری بصیری صبر فرمود  
و تبصرع و زاری درآمد و در صلا این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب این ادب  
پوشید که ادب مشتق از ادب است بمعنی رجوع یعنی رجوع به واسطی نفس خود که رعایت صبر چندین ساله  
باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار بصیری در آنوقت مضی بود رجوع نمود و الحمد لله که حق تعالی باینجناب  
رسیده و با وجود بصیری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدناه  
صاحب انعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فص ایوبی میفرماید الصبر  
جس من النفس عن الشكوى الى الغي و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوند  
عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبهه نمیتواند شد چرا که چون این دلی بجناب الهی  
نیز در نیاب زاری نکرده دوم تکرار زیادت صبر این دلی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود  
و دفع فضل دلی بر نبی و آن دلی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال  
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام مکتوب یا زوهم  
بعد حمد و صلوة مخفی نماید که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر خبر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند بعضی  
از محدثین اثبات مشروعیت ذکر خبر کرده در پی فضل جبر خفی افتادند و هر دو فرقی براه تفریط و افراط  
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ  
ذکر عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی پی ضمیر آگاهی قلب این معنی از اعتبار  
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بپ حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر است  
بنظر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور  
ذات بحت مذکور است پی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربك



فی نفسک نظر عا و حقیقه و دون الجهر من القول بالغدق و الاصلال و دوم حضور مذکور است  
بالملاحظه منسوبات ادا از آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر مبعوث و این معنی در لسان شرع مبعوث  
بفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین  
اقسام ششمه ذکر سانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است و این تیرد و وجه دارد یکی گفتار  
ذاکر است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و مانع است از آیه کریمه  
ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة انه لا یجب المعتدین دوم با اسماع غیر است که در شرع ستم  
بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقاً چنانچه اذان و اقامه و قراة بجهر در  
صلوة جهریه که ایقاظ نامین و تنبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت  
نفس عمل است از فساد سمع و ریاضه منع است قبول عمل را افضل ذکر خفی بر ذکر جهر بخصوص کتاب و سنت  
ثابت است مطلقاً بلکه از فحواشی حدیث انکم لا تدعون اصم اولاً غائباً منع جهر معلوم میشود و  
ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و تیز مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت  
مانع نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از سبب فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن است  
و داخل دائره اباحت و فائده ها و در آن متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت  
بود افضل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
حضرت علی بن ابی طالب راضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد  
نه بجهر که الی چیز که در اول این حدیث است که آنحضرت بایستن در امر فرمود و این معنی نیز مشعر است  
باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر  
جهر مطلقاً بر ذکر خفی از کار مخصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که جهر در بعض مواقع مشعر  
و اثبات سننویت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و تیز اثبات مشر و عیت ذکر جهری که در متاخرین مروج  
ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی انبای بشهر مکاره می نمایند از طرفین قبول نیست و لایق  
التفات تنویر و تفریط در همه امور مستقیم است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ماقبل و دل و السلام علی من  
اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحیة و الثناء مکتوب و و از و هم مخد و مادر مسئله



جامع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمه الله عليهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند  
که سماع مطلقاً حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است  
باقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه  
نباشد کلامی موزون با محنی موزون بے مداخلت محذوره شرعی انشاء نماید و فسادى از آن در بیان  
ستمعین نراید بلکه سرور و یا خرنی در قلب پیدا یابد این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر  
مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چراغ غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشرود  
مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیاد علماء امت احیاناً از تکاب آن نموده اند چنانچه از کتب  
احادیث ظاهر میشود اما این عمل از آن بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام - قسم دوم  
آنست که غایبان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشرود و راد از آن خلط نموده اند  
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراهت بجزمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق  
علیهما بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح تیز نوازند از خصوصیات ذوقی  
است نه از احکام شرعی مثلاً شارب حمر میل خفیل شیرین نمیکند و آنکه معناد بافیون است رغبت بنقل  
نمکین نمی نمایند با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله حشمتیه که نشاء نسبت اینها  
به نشاء شهابه است از شور نعمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت  
بر بودگی بافیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس نشان این خلاف  
ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حق تعالی دین و ملت اند نه طبع هوا و طبیعت  
و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است  
و تفصیل این مسئله از کتب بسوط محققین مثل امام حجه الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سرور می یونی و غیر  
باید طلبیده و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک است و در عقیده اباحت و غیر  
اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم  
ظاهر است که در باب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جاها داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه  
واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قد را این تحریر میداند و بس خیر الکلام باقل و دل و السلام



مکتوب سین و دهم نموده و مادر سلسله حیر و اختیار علما بنحوا گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا  
که عقل در ادراک بعضی مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در صلاح امور عبادت بنسب و دمی  
نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است  
زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بکلم نص حلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا  
و تیر مواخذ از مجبور صرف ظلم است و ظلم بکلم عقل شرع مسلوب است از جناب او تعالی شأنه پس  
جبر محض چرا بدیهی است که افعال با مثل حرکات مترش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت است  
و همین است حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار مانیت هرگاه میخواهند  
از مبدا فاضل میکنند و همین است حصه حیر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض تحقق نشد  
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام بن العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال  
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لاجب و لا نقویض و لکن امر بین امرین و همین  
امر متوسط بلسان شرع معبرست بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم  
شد که افعال با مخلوط جبر و اختیار هست و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است و پس ظاهر  
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنانها ده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی  
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت  
و بعلاقه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد مشابیهتی من وجه با افعال او تعالی دارند و بجز  
مترش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست  
و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات  
کائنات تمام است با کمالات منزه از ظهور جزو است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی  
متجزی نمیکرد و ازین راه میفرمایند کل شیء فی کل شیء و چون اختیار تیر صفتی و شانی است  
از صفات و شیوات حضرت وجود پس باید که در هر منظری از مظاهر خصوصاً و انسان که مشرف است  
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر دینی بران بود و السلام  
علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهار و دهم پرسیده بودند که کفایتش



مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پشیمان آنها چه اعتقاد  
باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بداند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود  
انیت که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاشات  
کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط ملکی بر جهانام  
که آک و جاره ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذاهب استخراج نموده بناس  
اصول عقائد را بران گذاشته این فن را در هر شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد  
و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب برآورده برای هر فرقه مسلک قرار داده  
بنامی فرعی اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون  
نسج احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور است عمر  
طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی از آن هر چهار دفتر اخذ  
نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باطنی  
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بعبادتی عالم و حشر جهانی و جزای اعمال  
نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی در ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را  
طولی است و کتاب خانه یا اما امر و موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه  
حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب  
و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق لفظ و تجرد  
که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از آنها نکت میگویند بران موقوف است صرف  
مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است  
و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه  
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین ما به بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست  
که بحکم آیه کریمه و ان من افلا اخلا فیها نذین و کریمه و لکل امة رسول و آیات دیگر  
در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار



آنجا که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد و درین  
مملکت وسیع فرودگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قوم پیغمبری  
مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور  
پیغمبر پاک خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافران و دین او ناسخ ادیان است  
شرقا و غربا احدى را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد و ستمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که  
دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که با وی نگرویده کافرست نه پیشینان و چون شرع بحکم آیه کریمه  
منهم من قضی صناعه علیک و منهم من لم یقضی صناعه علیک از بیان احوال اکثر انبیاء ساکت است و در شان  
آنها سکوت اولست نه مایه حرم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب  
و ماده حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که  
پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرح از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر  
گفتن کسی را بے دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که  
با امر الهی در عالم کون و فساد تصرف دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین  
نظار تصرفی باقیست یا بعضی افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صوم  
آنها ساخته متوجه بان میشوند و بسبب این توجیه بعد از مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند  
و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را وادایا سازند و این عمل مشابیهی بذکر رابطه دارد که  
معمول صوفیه اسلامی است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که  
در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر  
بالذات میگفتند نه آنکه تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدادند و خدای تعالی را خدای آسمان و این شهر  
است در الوهیت و سجده اینها سجده تحت ستاره سجده عبودیت که در آئین اینها بمادر و پدر و پیر و استا  
بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا مذمت میگوند و اعتقاد تا نسخ متکلم کفر نیست  
و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی  
از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجانب ایشان رفع سبابه میکنی بحسب متابعت



محبوب لازم است محمد و ما او سبانه جانشان تابع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کائنات  
لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امر ان یکون لهم الخیة من امرهم  
و رسول علیه السلام میفرماید لایق من احدکم حق یکون هواه تبع لما جئت به و حضرت مجدد  
الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنسبت طریق خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند  
و علما و اثبات رفع سبابه رساله با شتمیل بر احادیث صحیح و روایات فقهیه خفیه تصنیف کرده اند تا بجای که  
حضرت شاه یحیی رحمه الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد و نیرورین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک  
حدیث به ثبوت زسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد و ارفع شده و سنت محفوظ از نسخ بر جسته  
مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد و ترک فرموده اند معقول نیست  
و حضرت مجدد و ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد و هم نه سب خفی داشتند و امام ابو حنیفه  
رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و ان کوا قوالی بقول رسول الله  
صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجدد و ترک این امر اجتماعی و اخذ با حدیث صحیح  
متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد بان علم اوسع انا حدیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم باز  
سپارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشت  
که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت  
بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه تجتیه را باین عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند  
اگوئیم که کشف در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معتمدان مکتوب اجتماع  
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان که بحد تمام ترغیب بر  
اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نتایج گردد و السلام مکتوب شان در دهم پرسیده بودند که مسئله  
عمل بحدیث و انتقال از مذهبی بحدیثی چه می فرمایند محمد و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی  
رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرمی شود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی  
یحسبکم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لایق من احدکم حق یکون هواه تبع لما  
جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است از ابوالقاسم ابن اسمعیل بن قفصل اصغمانی و در



کتاب آنچه مذکور کرده در روضه العلماء که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر رسا رسول  
الله صلی الله علیه وسلم وقلی الصوابه رضی الله عنه وقلی مشهورست از امام  
که فرموده اذ اصح الحدیث فهو مذهبى پس یکسکه مهارتی و رفتن حدیث دارد و نامح از نسخ و قوی  
از ضعیف میثابه اگر بحديث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چه که قول امام اذ اثبت الحدیث فهو  
مذهبى نص است در نیابت اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل کنند این قول امام را اترکوا  
قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد مخفی نیست که هیچ کس از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است  
چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث با امام زبیده بلکه بعضی از آنها  
فوت شده و چنانچه فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب سالت صلی الله علیه وسلم  
بودند بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند بمعنی راهسکه معرفتی بعضی حدیث دارد و ظاهرست که برافزاد  
امت اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ کس ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختارند مذهب هر که را بخواهند  
خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحديث از مذهب امام بر می آرد اگر بر مانی برین دعوی دارد و بیار و اما  
انتقال از مذاهبی بذهب ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله سنی بخبر اهل الموائه انتقال  
المذاهب تالیف کرده خلاصه آن انست که انتقال از مذاهبی بذهب جائزست و جزم کرده بران امام راضی  
و در پی او فقه است امام فودی و در روضه گفته که بعدند دین مذاهب آیا جائزست مقلد را که انتقال از مذاهبی  
بذهب دیگر کند گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غایب شد ظن او که  
طرف ثانی اعلم است جائزست او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز است و مقلد را حالات اند و بحصر عقل  
از چهار حال خالی نمی چر که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو باعث انتقال یا عرض و نییست  
یا دنیوی پس اگر عامی و عاریست از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول  
مال و جاه کرده پس امر او اخفست که بحقیقت انتقال او استیفاءست و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا  
انتقال میکند پس امر او دشوارست زیرا که لما عبب مذاهب میکند براس غرض دنیوی و این معنی غیر جائزست  
و اگر دیند مذهب خود فقیهست و باعث انتقال و سبب نییست و مذاهب دیگر نزد او ترجیح یافته است  
بقوت اول پس برین چنین کس انتقال واجبست و بروایتی جائز و اگر عاریست از فقهست و در مذاهب



خود بفقہ مشغول شده و جاهل مانده و مذہب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک دانسته و ادراک فقہ درین مذہب  
مروجست برین چنین کس نیز انتقال واجبست زیرا که تفقه در مذہبی بهترست از جهل در جمیع مذہب  
که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد مجرد  
عمل بود پس جائزست عامی را و ممنوعست فقیه را زیرا که او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کرده چون  
بمذہب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه در آن مذہب و از عمل که مقصودست باز ماند پس او را  
ترک انتقال اولیست و آنکه گویند که اگر غیر حنفی بمذہب حنفی انتقال کند جائزست و عکس آن جائزست مخیر  
تحکم و تعصبست دلیل ندارد زیرا که ائمه کلمه در حقیقت برابرند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر  
بر مذہبی نصی از آیه و حدیث وارد بود و تقلید آن مذہب بر هر فرد است واجب شدی و تقلید دیگری جائز  
بنودنی و انیمضی خلاف اجماعست و صاحب جامع الفتوی که حنفی مذہبست گفته که جائزست مرد  
یا زن را انتقال از مذہب شافعی بمذہب حنفی و عکس آن اما باید که بکلیت مذہب اختیار کنند نه در بعض  
مسائل بسیار کس از خلاف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود می نگردندی و هر که برخلاف آن گوید  
قول بے دلیلست و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب بمقتضای هم نوشته بودند که در حق  
معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او عفا الله عنهم چه اعتقاد باید کرد - بدانند  
که علماء مذہب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازمست  
تا وایل می کنند و اگر قابل تا وایل نباشد تفویض بجناب الهی نمایند و جزایت بزم و طعن ممنوع میدانند  
چرا که در قرون ثلثه مشهور با تحریف یکی از علماء و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال  
ایشان و با وجود قرآنست خطاب مخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده و اگر  
چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنہ واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده  
کفر بعد گیر و ماده تعصب در کتب معتبره مذکورست و مبدأ این فتنه شهادت امیر المؤمنین عثمان  
رضی الله عنه و طریقہ اسلم همینست زیرا که در وقت تزلزل عسکرین حضرت صحابه سه فرقه شده بودند  
جماعه جانب جناب خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام  
رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مردمان



بر سه فرقه و توفیق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ملته مطعون بکفر و فسق می‌استند قبول رد آیا  
از ان فرقه نمیکردند و بنا بر اجتماع و استنباط بران نمیکند آشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین  
اسلام بر اہم میخور پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیہ الصلوٰۃ  
و السلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که قطع حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرر در رست قبول است  
لیکن از اہل قرابت تہجیر تکفیر نماز عان ثابت نیست و دشمنی و نفرت خود لازم نزاع است مع هذا  
صد و این چنین خطا از اہل خیر القرون خیلی متبع و متکرر است اگر چه آن خطا خطای اجتہادی باشد  
که مودت ذوی القربا آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر اشکراہ نیز در میان نباشد رضا  
با ذیت اہل قرابت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئلہ مناسب نیست سکوت  
یا افسوس تمام دین مقام اولی است و فرقه شیعہ چون از مسلک اعتدال انحراف و زریہ اند و عتقاد  
بر اخبار ربی اصل کرده و آن نفوس زکیہ را بر نفوس جنبہ خود قیاس نمودند رفتہ رفتہ تکفیر صحاب کہ مبدا  
تواتر خبر نبوت و امانت کتاب و سنت اند بتلا گردیدند و نفہمیدند کہ پیغمبری کہ حق تعالی نبوت برو  
ختم کرده و بکافہ نام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا القراض زبان است و اما  
اسلک الراحۃ للعالمین نازل در شان او جماعہ کہ در طول عہد نبوت او صحبت باو داشته  
باشند و قیقہ از بدل ارواح و اموال در خدمت او تاحیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات  
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطہ کفر ہم نرستند و بسا عل نجات نہ پیوستند طرفہ حسن ظنی بخدا  
و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار چنین باشد کما زعموا فی شان السابقین پس لاحقین  
را از چنین خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق  
و اہم ایشان پوشیدہ نیست و واقعات اولیا این امت تیر نہبان نہ ہرگز نہ دیدہ و نہ شنیدہ کہ بعد  
از ارتحال یکی ازین بزرگان ہمہ مخلصان او مرتد و منکر گردیدہ و با اولاد و آل او عداوت و زریہ  
باشند در نیصورت بر بعثت پیغمبر کہ مقصود از ان اصلاح امت است کدام فائدہ مترتب شد تیر  
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند اسلام  
علی من اتبع الہدی مکتوب ہمیز و اہم حامد او مصلیا نوشتہ بودند کہ از اختلاف شیعہ



و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود و چه که بنا بر اعتقاد اهل ملت  
بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر متواتر که افاده یقین نمایند و این قسم خبر را درین باب  
کتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوم این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست  
توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیت و ایمان مجمل منجی و مضمون کلیطیه که تصدیق و اقرار آن  
آدمی مسلمان میشود همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل و محبت بر عایت  
شرف صحبت حسن خدمت آنها و قرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات پس است و  
مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیچان فتنه است چه که منصب عصمت بنده است  
اهل سنت مخصوص و مسلم بجانب حضرات انبیاست علیهم التعمیه و الثناء و ممنوع است از غیر آنها اگر چه یقین  
و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالقات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین و مقرر  
بعفو میگردد و از غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد و نیکو آری باب نفوس خستیه قیاس بر خود کرده اثبات  
کینه و عداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقطه را واره می نمایند از اعتبار  
ساقط است و بداند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فائده بعثت  
معهد اقیقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از مهملات فیاض سلت طریق نجات از مهملک این شکوک  
می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل أصنت بالله كما هو عند نفسه و بر رسول  
الله كما هو عند الله و بالله و اصحابه كما هم عند بنیهم و بهیئت که این مطالب  
علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر بجانب اهدیت جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ  
فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آل  
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده  
که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی  
خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافتند و جهاد با کفار و اعداء  
کلمه الحق کرده اند مرا میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و معتقد تو حق درین مسئله  
که امام جانب است مخدوم و ماحق بجانب اهل سنت معلوم میشود بداند که لفظ خلافت اعم است از آنکه



ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آزمیگویند که امر خلافت را  
 متمشی سازد و تمثیلت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفاذ  
 حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه  
 از حضرت ائمه اطهار پیچ یکی و هر یک وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام که خلفا از  
 قریش باشند نیز مشعر بر همین است و گرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین المذاهبین باین  
 وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است از آنها و ترویج  
 یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس فرکاة حضرات ائمه  
 علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت و وارده امام صلوات الله علیه متفق  
 اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بود  
 و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت  
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی تحقق خواهد بود و خلافت  
 ظاهری بخلفای دیگر امانتین عهد و امانت و در صورت تکلیفی میباید و السلام مکتوب است نوشت  
 بودند که با حدیث صحیح ملائک حضرت صدیق رضی الله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک  
 نبوی صلی الله علیه و سلم و بعد از آن نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت است و نمغنی  
 خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعد است بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند  
 بآنکه حضرت صدیق خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد  
 چنانچه در مقام است تحقیق نمائند که در قضیه آنکه حضرت مرتضی چون خطراب جناب رسالت آید علیه الصلوة  
 و التسلیات احساس نمود باقتضای استیلائی محبت و بقوت مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و معروض  
 داشت و جماع این خبر حضرت صدیق را بوشت آورد و چنانکه در کلام مقرران بارگاه باخچنین کلمات  
 و چنین اوقات موجب سقوط محبت از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیتی نمیدباشد



پس انحراف حضرت صدیق از حضرت مرفعی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتصای بشریت است که  
از ان چاره نیست نه از راه دیگر و اما محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرفعی باین کلمات  
نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه جهت محبت پیغمبر  
بوده است صلی الله علیه و سلم که از ان نیز گزیر نبود پس در صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند  
بلکه ما جوهر که بنای هر دو بر محبت پیغمبرست علیه الصلوٰه و السلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها  
و الثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحہ بثبوت رسیده و این محل دوشبهه است یکی آنکه حضرت  
تبول با وجود تبیل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود اجتماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا مال  
را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا  
مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از ان مالی در عالم نمیداشد منافی ترک دنیا و بعد از  
تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر شناسد و اما بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت  
صدیق ببحث حدیث شریف است سخن معاشر الانبیاء لا نودث و چون حضرت صدیق از زبان  
مبارک بنی معصوم این حدیث را شنیده باشند و حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت در چنین  
امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا با بیعت خواهد بود که ثبوت ارث بایه توریث  
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر بحدیث شهرت رسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه  
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات  
مزاجی را تغییر نمی تواند داشت و غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم و البسین زائل نشد و قصه طایفه  
زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت هر دو معذورند و بهر دو طرف  
حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و مایل حسن و شان طرفین واجب است - و السلام علی  
من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخدوم آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف  
و کرامت اینها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که سفاهت  
مثل مشایخ دیگر مریدان گرفتن چه ضرورت و از عقایدی مخلصان بهر که التماس امور مذکور نماید تسلی او باین  
مطالب باید کرد که او سبحانه جل شانه حکیم حقیقی است منبذوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی



بحسب کماله بنای حب رضای خود که مقصود و صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر  
 علیه السلام و الصلوة نهاده و آن حبیب صادق را با موراتی و نهیاتی چند که بجای دو او پیغمبرانه برای  
 اصلاح است مرحومه که بعلت غفلت و معصیت قبل از وفات فرستاده هر که این نسخه بکار بست و صحبت و شفا بر او  
 خود کشود و آنکه ابا کرد و خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و حقیقی صورتش نصیب عوام مسلمین  
 و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استعمال جوامع است در امتثال امر و نهی و جزای این عقاید  
 و اعمال تنبیحات حس است و بس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه حصه خواص است و آن تنویر قلوب  
 و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاهدات بارمایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکارفات  
 است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده آن تقدیر است  
 کانتک منزله و صورت بے حقیقت در مرتبه دو از امراض ظاهر جلد است از قبیل ادرام و جروح  
 که بظلم و ضما و از آل آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید است بلکه  
 حقیقت نیست استدراج و مکر الهی است اعادنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده  
 بران موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض سهو و بجز اجتماع این هر دو نیست  
 ازین بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبائع اصحاب کرام چه آثار صحبت و شفا  
 بطور سید منتفی نیست که غیر از علیه محبت حق جل و علا و بذل مجود و در اتباع و استرضای رسول علیه السلام  
 و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام  
 حضور قلب تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود  
 و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت حقیقت که زیاده بران  
 تصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت است و فایده آن شامل خواص و عوام  
 کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس بر مرئی  
 که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات  
 شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد و فضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارفات  
 و جنب جمیع باطن دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد او را

۱۰  
 اندراج مذکور که نزدیک  
 کردن بغایت و امان دادن  
 نفست و حال صحبت  
 میگردن بر کمال و نفع  
 نفع

[illegible]



انبیاست علیهم الصلوٰۃ و بہرکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک رکعات  
 اسما و صفات که تعلق با اسم ہوا نظر ہر دارند واقع است و فوق آن ولایت ولایت ملائکہ است کہ معبر ہوتا  
 علیاست و در اینجا سیر در کمالات متعلق ہوا باطن است و فائدہ حصول آن ولایت قابلیت تجلی  
 ذات ہمہ رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا با وجود عدم جواز  
 انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدست تجلی مجرد ذات مشہود عارف میگردد و اینجا  
 سر و کار بعناصر اربعہ کہ اصول لطیفہ نفس اند می افتد یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثہ سوامی خاک در کمالات  
 نبوت بعنصر خاک فقط و ہر گاہ ذات عالیہ را اعتبارات و شیوہات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات  
 ثابت اند و در محل خود مذکور و ہم ترین مقاصد درین راہ تحصیل قناء قلب و قنای نفس است و مراتب دیگر  
 بنی برین ہر دو قناست و در ہر مقامی ازین مقامات مسطورہ عروجی و ترویجی است و قنای بقا پنجہ محرر  
 گردیدہ موافق تحقیق حضرات مجددیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین است اما  
 مثلنخ دیگر احتمالا در نیاب دارند کہ باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبہ بر سلوک است  
 و ہر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخل تمام است استعداد و مستفید تیر شرط است و آرزوے  
 صحبتہای بسیارست خدا بداد ما دشما برسد والسلام

**مکتوب بہت سوم** بر خوردار تصویر مسئلہ وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد  
 بدانند کہ در شرح کتاب مراتب نہ مینویسد کہ حق تعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیہ و جزئیہ را میدانست و علم  
 بشی مستلزم وجود آن شی است در علم پس باید کہ اشیا تمامہا موجود بود و علمی ازلی باشند و ازین راہ است  
 کہ صوفیہ با عیان ثابۃ فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبہ علم کہ نزد قوم مسمیست بیابن  
 وجود و تقدیم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی کہ تقدیم و تاخر دران بدیہی است باید کہ وجود علمی غیر وجود  
 خارجی باشد و باید کہ مقدم بران بود مانند تقدیم اصل بر فرع و تقدیم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود  
 خارجی اشیا از وجود علمی آنها نیست کہ چون حق تعالی میخواہد کہ صورتی را از صور علمیہ در خارج کہ عبارتست  
 از وجود منبسط و مسمیست نزد قوم بظاہر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبہ آن صورت را از ان صورت  
 بظہور آر و در میانہ آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الاینتیہ محمول الکیفیتہ پیدا میکند و مرات وجود

نمود چنانچہ اگر چہ صحت  
 منوط بر غیری است و در اصل  
 صاحب قریبہ  
 شخص کو این مستطابہ  
 و علیہا و انصاف کہ  
 مدعی آید و اگر سوی مردمی  
 نمی باشد استعدادی داشته باشد  
 نمی شود و تا خبر حرات آنرا  
 منوط نیست و میکند  
 در دل احساس میکند  
 و در روح قدری میسر  
 آن آواز بدین ممتنع  
 نفوذ و در قلوب  
 درین مثل  
 معانی منظمی  
 این مکتوب بایم دان  
 حضرت تاج القادریہ  
 و اینک باینکہ آن قوم  
 ایضا حضرت شیخ امام ہندی  
 ہم کہ از علمای غنی و فاضل  
 این مسائل است و اعمال آن  
 یکی از این معانی است  
 و تفاوتی در این نیست و در  
 علم

منبسط نطل و عکس آن صورت منبسط بنمایه بطوریکه آن انقباض برعکس اطلاق وجود نگردد و مانند مثل الاصلی  
چنانکه عکس رانی در وقت مقابله بمرات در مرات پیدا میشود و نور مرات بدان منسوب نمیکرد و عقل سلیم بعد  
تأمل صحیح صورت مرئیه را در آئینه و بر آئینه نمی تواند گفت که آنجا نه دخول است و نه ارتسام اگر چه بظاهر و فهم عام  
صورت مرئیه و وصف مرئیه در یک طرف است که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرات  
آئینه هم دیگر اند یعنی شکل و لون صورت از مرات پیدا است و تقعر و تحدب مرات از صورت هو یا است مولکانا  
جای در مراتب نه میفرماید اگر چه در مرات اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است لان الاعیان  
الثابتة فی العلم ما شئت راحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه مرات قرار دهند ظاهر  
در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرات است گوی خزان  
علم بشباه صفی منقوشی است و وجه منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی از آن صفی برآمده و نه صورتی  
در مرات وجود درآمده که خروج صورت علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل است و دخول صورت در مرات وجود موجب  
قیام حادث بقدم و این هر دو محال است پس در میان باطن وجود و ظاهر وجود انعکاس آثار و احکام طرفین  
طلسمی است بر پاک معبر است در اصطلاح قوم بمرتبه دهم دوازده امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است  
از تنزلات خمسة مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن و تنزل وجودی است  
یعنی وحدت و واحدیت که عبارت است از ملاحظه و سجده شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه  
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شیئی را تحقیقی و ثبوتی نیست و این کثرت مرئیه در مرتبه دهم کائن است  
و حکمت بالغه این و هم را التقانی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده نه و همی است که برقع واهم مرتفع  
گردد و مراد قوم از اطلاق دهم بدین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقی دیگر نیست همان وجود واحد درین  
مرات وجود منبسط تجلیات شده است و منشآت تعد و تجلیات کثر شیونات است که در حضرت وجود و سنج  
بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انقلاخ شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و عکس آن حقائق در  
مرات وجود منبسط افتاده و سعی بعالم شده و چون وجود و همی اشیا حقیقی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است  
و در نفس الامر همان وجود علمی موجود اند از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفی از صفات الهی است  
و صفات عین ذات اند بر علم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ

[illegible]



رحمتہ اللہ علیہم

طریقہ و طلب اسلام نیاز قبول باد و السلام

مکتوب بستان و چشم التفات نامه مشتمل بر ترد و خاطر از محرمی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متردد گردانید و بعد رسیدن او هم بنابر حقوق اخوت و هم بر عایت امثال امر شریفین مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر رفته بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی زود بر می گردد و محفوظ و مصون بمنزل مقصود میسر خاطر شریفین جمیع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران طریقہ سلام رسانند و خدا کند که آب و هوا ک فرخ آباد با مزاج عالی بسازد و اندیشه ازان ست که بیگانگان طریقہ علیہ مجد دیه و رانجا بسیار اند غیر از عوثر معد و خدا صحبت راست آرد زبانی شیخ احمد که شانی احوال رسیداراده دو ماهه توقف معلوم میشود بقدر صحبت و فرصت نصیبی از طریقہ می گیرد فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان و کن خود را معذ و ردا شتم که بعد

[illegible][illegible]













و مسجد و چکری  
بیت بجز ذات چون دان  
بازگشت نماند چون یکدم  
عدد در بیست و یک عدد  
بر سنا نقد در درم یک  
یک هزار و هشتصد و بیست  
از این یک نفر و بیست  
باشد پس در هر یک  
شده و او در هر یک  
زبان که از هر یک  
منزلت این طریقه از مردم  
فرست ساکنان بعد از این  
کست در هر یک

150



شهوت از ورازل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که دی از منی بر آید فقیر در شریعت است که او را چیزی  
 نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ چیز نبود این فقر است که  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدو فخر کرده است ان فقر فخری و السلام مکتوب سی و چهارم  
 حال مردم این شهر از روزیکه نجف خان آمده است از شاه تا گدایان است و ذکر خلاص مجدالدوله بر زبان  
 خاص عام است خدای تعالی زود بظهور آرد و در روز خط شمار سید و بسیار شوش گردانید فقیر هم دعا میکند  
 و بیاران حلقه و بمیان محمد مراد حبو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قولیت که با جابت رسد  
 و اثر بخشند خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با قای خود در بر و شوید یا مقلب  
 القلوب والا بصا در سه بار اول و آخر درود یک بار خوانده بر هر دو کف دست و مید بر روی خود گردانیده  
 رو بر همیشه باشید و سوره لایلاف را یک صد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر در و پنج بار به نیت  
 دفع شر و این پنج ضرر شما نخواهد رسید ان شاء الله و چاقوی خور و تری که لعب طفل است رسید بطغلی داده شد  
 بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب هوای آنجا هوش شما بجای  
 خود نمانده است فقیر از همه نا امیدم میدانید اما امید داران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و  
 دراز تحفه پاک باقر با فرستاده اید همه بدرنگ و بد قماش زرد اودن و جنس بد خریدن از شما عجب است و ملال  
 فقر مثل مشت خاشاکی است بر روی حد یا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید  
 خیلی شست و شوی آن غبار نمود خاطر جمع دارید و در رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان  
 قرآن مجید این بار در نیجا بسیار فراهم آمده ان شاء الله تعالی این ماه مبارک را جمعیت و برکات گذرانیده بعد  
 عید میرسم - و السلام - مکتوب سی و پنجم خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام  
 که فقیر دروهای خیر شما تقصیری نمیکنم تاثیر موقوف بر وقت است اینهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط  
 شما مرقوم میگردد و مرا شوش میسازد که خفقان شدید وارم سوره لایلاف که برای دفع شر به از نسخه نیست  
 و دعای حزب البحر همچنین بخوانند و مولوی نعیم الله صاحب فقیر بدعا مقید ایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده  
 اثر همین سبب است و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک  
 بد نمود و فلان چنان کرد چه ضرورت و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدوستان نوشته ام

غرض که زید و  
 ترکیب هفت از آن  
 طیفه قیاس بعد از طیف  
 انصاف کرد که در ضمن  
 نفس انصاف طایفه  
 این هر دو طیف طایفه  
 عالم سر از سر از قضا و بقا  
 عالم سر از سر از قضا و بقا  
 و عروج و صعود تا اصول  
 حاصل شد و بتدریج کمال  
 خود رسید و حسن در کارم  
 ذات سمیع از حضرت ایشان  
 و محمول بحال ایشان است  
 دست قبی خندان ضرورت  
 نقص و کجوب  
 سخنان نظم الی الله است  
 حاشا که شریف صفی کم  
 فیه عید الله از در محنت  
 و الله میفرماید که معاد  
 برادران مومن بدست و مبارک  
 قیاس از آنکه ایشان بدان  
 علی الخصوص سعادته است  
 از آن قیاسیانی باشد  
 زیرا که ایشان را حق فی  
 بگذرد و نماند





از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه وار سیر ذیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورت  
و در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توجیه بر قلب مستوره شما در اوایل که مقرر  
بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجیه نیفاذ که فقیر نیان مفرط دارد کسی یاد نمی دهد بهر حال تخمی پاک در  
خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن بر خور دار بظاهر مقید بشرع و در باطن  
مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و جهان درین کار منحصرست و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند  
و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن واجب اند و از صحبت مردم نا اهل اشغال مناسبت  
احترار لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه  
بجانب شاهجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز  
یکد و گهری روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و  
متوقع فیض ربوبانیت طرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عقیقه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر  
کرده است و استعداد خوب دارد هرگاه توجیه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و  
مخطوط دارد و اخلاص شما بر من ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام یحیی مرهم ندارد و والسلام -

مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والد شما در باطن ناخوش اندنا خوشی و آله  
موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً والد شفقته انیمعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته  
باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب مورشان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نام  
اما ملاقاتها موقوف بروقت مقدرست و عمر خیرست اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت  
ایمان و ربوبیت بر خورد پای خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یاد دارند و با وجود بے سامانی دراصل  
برشکال برآمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود و انچه غیر از رنج فائده ندارد با امید رحمت الهی منتظر  
باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شباب می آیند - والسلام - مکتوب سی و نهم او سبحانه  
مهربان صاحب ما را از مکروهات و درین محفوظ و از مرغوبات کونین محفوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان  
بر فقیر افسونی دمیده است که دل از استیلا ی شوق بجان رسیده که دمی نگهی سویم حیران تو  
اگر دیدم ای کاش نمیدی ای کاش نمیدیدم مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست

از آن طرف شغل ملک داری و ازین سو غلبه ناتوانی و تزارای خدا باد و او لها برسد تا بر خوردم میسر شود اگر  
رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و فرزند عمر از زانی باد مکتوب  
چهلیم بجزب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دلی بسپارید و امر و همه و مراد با دراهم دید تا با تحاب و از د  
که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روز دلی تنگ آمده ام  
و دلی و شاهجهانپور خود دوست آخر اینجار رسیدم مردم بسپارید مراد با دراهم و همه که سه بلاد مساحت نمودند  
که اینجا باید بود و جاذبه و حقوق نواب رشاد خان بهادر سلطه به نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان  
طریقه نیز درین شهر بسیار اند و غرض اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای سموع  
نوشتند ناچار بمرحمت دلی اتفاق افتاد و می باقی ما هتای باقی و ما را بتوصد حساب باقی و  
وقت کشف کرب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود و اجازت است برای حل مشکلات  
بخوانند و طور بخوانند آن حضرت میر سلمان صاحب سند گفتند اگر این دعا آنجا نباشد نبویند که آن نوشته  
مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمد **منصوبه** وصال میسر شد و رنج  
به شطرنج عشق بازی ما غائبانه ماند و السلام مکتوب چهلیم و یکم الحمد لله علی نواله او بجان و  
تعالی شما را از مملکت سلامت آورد و توسل بپادشاه حال که نمودند مال آن خوب نیست و احوال این  
دنیا داران ماکور باطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد است اینقدر هم بر عا  
خاطر شما گاه می نویسم و خوبی میان عظیم الدین زیاده آن است که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر را  
شناخته آشنا گرفته ام که مردیست مروان در هر میدان معالجه دینی باشد یا دنیای خدا و رازنده دارد  
و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر دین  
نمانده و آنجا بسیارند و مهماندار و غمگسار شما نیست اگر شما در آنجا نباشید و حشمت خواهم کرد و هر چند فرزندان  
و رفقای شما خدمت ینمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا  
دارد و درین شهر قرض حکم کمیاب بهر حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد  
که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دیوچی حضرت مولوی شاد الله صاحب که یادگار فقیر اند خیر و  
دانید و السلام مکتوب چهلیم دوم جان من سلامت باشی و درین مدت مفارقت و دوری شما



رسید و حزر جهان گردید و روح تازه در تن ناتوان و مید بهر حال با همه بد میایدگی با فقیر بلان همه حقوق و  
خصوصیت و تغییر دادن شما با فقیر در اد ضاع قدیم که بیان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از دفا و عقود و عایش نیست  
باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبه  
و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان  
بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر نشینید بجهت توجیه میدهم از کسی توجیه نگیرد و اطاعت والدین واجب اند  
و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بزرگاری داشتند و اشتیاق بشرط صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ درین  
دنیا ای شماست زیاده عمر و مفره عمر باور مکتوب چهل و سوم مخد و ما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود  
و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات  
تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد  
و بستان تحقیق استعدا و تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب دال  
کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعضی اجزای آن متعاقب مرسل میشود  
خدا کند قبول رسد و هنرمند علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و با و صاف حمیده  
متحلی اند بقریبی قصد پیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیله رفته فقیر اگر بخدمت برسد  
مورد مرحم خواهند شد و اشتیاق و عنایتی که بالیشان میندول خواهد شد بعینه عائد بفقیر خواهد گشت ملاقات  
که نظر با اسباب جنلی متعذری نماید خدا آسان فرماید و دل الرحمن الطاف خفیه به مستفیدان مجلس شریف  
سلام قبول نماید مکتوب چهل و چهارم باعث تحریر آنکه طفر علی خان سلمه ربه خلف نواب عتقا  
ارشاد خان بهادر نسیره نواب امین الدوله مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری  
رضی اللہ تعالی عنه و تربیت ظاہری و باطنی از فقیر یافته نسخه سرپای او صورت و معنی بصحت رسیده  
موافق و عده حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخی الی حبیبیه و دندینان در باب فافت  
و روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد پیلی بهیت کرده بنا برین بخدمت تصدیع میدهم که بحق  
دوستی با من قدیم و الفتائی که بر فقیر میندولست شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این  
جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمه انحر باشد مرتبه خود را می متظور داشته

بطوری بفرمایند که شمع متاثر گردد و در گذر نه خود را معذور دارند که پارسهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت  
 ایشان کافیست و قیصر را در دود و دیریلی بهیست گاهی بخمال بگذشته بتقریب بودن این نور چشم در آن محروم  
 احتمال صورت نمیشد قویست والسلام مکتوب چهل و یکم شتیاق و شفقت با بحال شما همانست که  
 بود و خاطر جمع دارید میرسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیال مندی به معاش در آن شهر واقع شده اند بشرط  
 مقدور استطاعت و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شمارا بر اعدا منصور و بر احباب مسرور و بارو  
 و نیاز شمارید و بوقت رسید فائده اباد خدا قبول کند و از ارسال رقام که حکم نصف الملاقات دارد و در بیع بنا کرد  
 و هر جا که باشد با خدا باشد ضعف مستولیست خدا خاتمه بخیر کند والسلام مکتوب چهل و هشتم  
 اسعد الله عمدا کثیر امید قویست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر  
 محفوظ از آفات دارد و تلاوت سوره لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلین را بفرمایند  
 و از آشوب هنگامه که درین حد و سبب غلبه فوج جنوبی و فرار قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیسات  
 تالاج رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مملکت نجات  
 یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند و التفات نامرید و ممنون گردانید و از  
 اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهمید الله تعالی همه را سلامت و در دوسر واران انعمه و در توفیق نیک کرامت  
 فرماید و اشتیاق از دل صفاترل خود دریابند و خبر جانگاه واقعه حضرت مولوی غلام محی صاحب رسیدند  
 آتش زده و هر را باب گردانیده و انالله و انا الیه راجعون و سرایه تسلی اینست که فرما ما هم میردیم و السلام  
 مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خور دار عزیز الله مع والدۀ خود در قید فرنگ است و از و منند این  
 وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز بطبی مانده و از مدتی بجانب جاداد  
 خود رفته اثری و خبری از و از اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدۀ آن بر خور دار بدلی مفید دست  
 اگر چه حاصل این مشکل شود و از و مادر بیغ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید  
 اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرساند - والسلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است  
 که برادر بدتخط خود خط نمی نویسد بنویسند که مینویسد بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف  
 دارد که در خصوصیت ما و شما این نقطه گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بجزه را و خل ندهند

صاحب مکتوب  
 بم زاد در سال ۱۲۸۰ هجری  
 باب الله و از  
 غفر الله له  
 و از صاحب



بعد ازین باینطور بنویسد که از میراجنبی میرزا جانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسد باعث تحریر آنکه  
میرزا صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرابجای فخر  
همیشه جمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید و در ایشان را مستقیم  
دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود. والسلام مکتوب چهل و نهم  
یاران طریق را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعمت پنجم خدا صلی الله علیه و سلم مستغرق دارد و حامل فیض  
محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریق باطن او  
معمورست و با وجود عیال مندی و بجهت معیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی  
که در آن مقدار زندگانی مع حلقه توان کرد از سرکار دنیا داران این مملکت بسی شما میسر آید هم موجب  
اجر عظیم و هم سبب رفاه مندی در دین است و خدمت سعی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان  
مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرسندی رضی الله تعالی عنه که  
با حلقه بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارد و معه متعلقان در شاهجهانیه و قهوه میباشند موجب شنودی  
بیزان است و تا رسیدن فقیر یاران طریق که در پستی بهیئت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظاهر باطن  
لیاقت ارشاد و تعلیم طریق دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده  
کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما شجاعت را مصاحب بسیار در کار است و اگر فقیر  
در حق شخصی پاشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده باشد که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از  
تقدیر است والسلام. مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست  
ویران طریق پیش فقیر از برادران نسبتی عزیزان حق تعالی ما و شمارا بر تلبیع سنت نبویه علیه الصلوٰه و التحیة  
استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه خدایم الله تعالی بده متبر که سرحد ویران  
و مزارات حضرات علیم الرضوان شهادت رسید و صاحبزاده با اداره هر شهر و دیار شد جماعت قصد آن  
طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میرزا الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگر چه  
احوال آن ملک و مردم آنجا خشن نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریق بقدر بقدر مقدور بهست و  
زبان در خدمت ایشان مقصر می باید بود خصوصاً در نیوقت که قصد غارت و جلا وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب پنجاه و یکم میان محمد اکبر از یاران طریقه بقریبی آنجا  
میرسد تا نصف دایره امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور موجود دینی  
ایشان نیز سعی نمایند و از کلمه الخیر تا مقدور در دفع نفرا نمایند و دعای حسن خاتمه و رقی فقیر لازم دانند که وقت  
رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که ملاقات سیر سفر نموده و شمار فرصت  
نه والسلام مکتوب پنجاه و دوم فقیر از سیر امر و بهر و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانیه  
دار و انشاء الله تعالی عنقریب میرسد و سه مقام در بریلی کرده و آنه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در  
شاهجهانیه و فرموده مراجعت بسنبلینا بدین بعد از آن بدلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت عینف  
را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیحه اخرویست که خدا میداند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از  
عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع انیمنی باید داد که فقیر بعد و در آنجا با عذر خبر کردن مقدور  
نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام مکتوب پنجاه و سوم  
حال مردم اینجود و تباهاست خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر است  
که حضرت میر مسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی بجز یک همت قوی قصد  
سفر حج با جماعه فقرافرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بصاحب اطلاع رسد است در آن  
دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت هیچ وجه معذور ندارند که فوات  
شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر  
و تئیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی  
قاسم علی خان او صلهم الله تعالی الی خاتمه ماتیمناه اطلاع باید کرد بلکه رقع فقیر از نظر باید گزرا نیک که تحریر  
علیه درین باب در چنین وقت مناسب نموده والسلام مکتوب پنجاه و چهارم آنچه از عالم بدسیر  
معاش نوشته اند بجا است اما فقیر را طاق حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نموده برای پرواخت یاران  
طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و ماه بدلی میروم که متعلقان در اینجا هستند و از هر طرف  
فتنه قصد بدلی میکنند باین همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد دارید  
که روز ملاقات این قصد را با شما مفصل گفتام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام



خود گاهی ندیده ام و ندیدم بخان را که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر  
حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سپارش معلوم  
و میدانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیال مند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق  
چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبهیل بحال خود را  
در مانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود و السلام مکتوب نیجاه و حکیم از خبر جا نگذر حلت میر سلمان  
صاحب چه نویسم که بر سن گذشت **س** یا رفت و ما چون نقش پا بنجا افتاده ایم + سایه میگردد  
کاش این نار ساقا و گدایی + احمد بشما هم بر سر راهیم و خبر فوت مغفور و مرحومه مغلامانی بیگم از خط میر  
و میر محمد معین + اما صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بودند و اندیشه  
ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکنند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که  
در یاد خدا میگذرد و غنیمت است از نوید بجای آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خیرج صوفیان خانقاه شیر  
و از روزی چند در توقف افتاده بود و دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی  
میشود و اس المال صوفیه همین جمعیت است و ناسازی و بی وفائی یا ران زمانه محل شکایت نیست  
ماده بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب سه  
بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بجه عارضه  
رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسد چند نفر که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذرانند و داغ رحلت  
باقی ماند با بدل و در متزل زبساند و فتوحات باطنی روز افزون است درین بقعه هم قریب صد کس را  
صبح و شام توجه میشود شمار بلکه همه را خدا کافیست و رزق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع  
دارید که خدا کار ساز است و درین مملکت خیر نیست منظر لطیفه غیبی باشد خدای تعالی شمار را معزز و غنی  
خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد از تجاره مسنونه هر طرف که میسر شود باید رفت  
و باید که طرفین از دعای خیر بعدی غافل نباشند بجز محمد از چند روز اینجا آمده التماس حضور حلقه کرد و فتح  
باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر باران برای مقرر تقصیر بوثیقه رفته فقیر  
میرسد معاف فرماید که عفو کار گریان است و در درخت غایت که عزم سفر دارد و نواب رشاد خان

مفقور حلت نمودند و آدمیت را بجا که بر دند خدا یا مرز و قشالی مارا تا شاید کرده آنچه با ارجان و دل سے  
سخت در دهر بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساختیم - مکتوب پنجاه و ششم فقیر  
متعلقان بعافیت است و بدعای دوستان مشغول اما اجابت و عاود گرد وقت است کار شمار خدا خاطر  
می سازد که از مدتی رنج می کشید ان مع العسر یسره و عواقب امور شما بنحیر میگردد و خداوند با وضعف در  
ترتیب است که حلقه در حالت اضطرار می افتد اگر چه خطی از زندگی مانده اما حیات صوفی غنیمت است هم  
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرفه  
عفیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان است میسر که توانمادی کمالات  
نبوت رسیده اند و میان بگن قریب تمامی دایره امکان و میرمیدین خود شیخ مقرر است و حلقه درین ایام  
صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فرا هم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک مصطلحی  
بنامی رسانند جای شما خالی است درین آخر عمر بجوم فیض و برکات بمرتب است که در تحریر نمی آید الحمد لله  
علی نواله و الصلوٰه علی رسولہ وآله از اشتیاق دیدن بر خور دارین کامیاب نشایتین فرزند ارجمند میر  
عبد العلی آنچه نویسم کم است خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساند و از فطر محبت او خجالت میکشیم و ای  
حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی دارد و شهر شود که بعد ازین از خود جدا نگنم قدر او دل  
میداند آداب آدمیت که از شما بنظر میرسد دیگری را شر یک شاکر دن ظلمی است نمایان حق تعالی بنسخه و جو  
شمار ازین هم صمیم تر گرداند و فقیر امر و ز که دهم سوال است بتقریب تعزیت حضرت خالص صاحب یعنی والد  
بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم دائمی بیادگار گذاشتند و آنوله حاضر ام  
و بعد توقف سه شبانه روز فر دامن رحمت سنبهل خواهم نمود و تحریر عبارت عزایدی خالی از تکلف نیست که ما  
و ایشان بعلاقه هم عمری در وقت قدم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم هم سفر بودیم حالانکه وقت  
رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم **س** امر و زگر از رفته جریفان خبری نیست +  
فراست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - مکتوب پنجاه و هفتم عمر آخر است وضعف  
پیری از حد زیاده خدا خاتم بنحیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است و هم  
درین ماه خط آن فرزند مع یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز است رسید خدا می تعالی جزای خیر دهد و او



میر محمد کین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیا مرزداد انعامی بپدر پی بردن یا دیگر  
 گناشتند و رفتند و لا و آنها را خدا توفیق نیکو بد و محمد امین بسیار یادمی آید و در حق مستوره میر علی اصغر خداش  
 بیا مرزد ختمها گذرانید و خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر سوره توبه  
 با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا بالاسد  
 والسلام مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بزدبان رفت دوسر  
 بیتی مرقوم شد **باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان مارا** که رفتن لازم افتاد دست چون آب  
 روان مارا بقیض و انیم و بس راه چمن از ما چمی پر سی که پیش از بال و پر برداشتن از آشیان مارا  
 نفس تا می کشم از پینه صد جا بگسله تارش چه زار و ناتوان کرد دست آن موی میان مارا والسلام  
 مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار بسرا انجام رساند **میدهد یزدان**  
 مراد تقی ۴ آنچه از تخریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید دانسته  
 اقدام نمود و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی مانیت رجوع او بطریقه دیگرست و  
 اخلاص او بزرگان دیگر یک ایامی آنها به از صد و فقر فقیرست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم  
 معرفتیست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات از آن مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد وارد تقبل  
 الله منکم و جن اکهر خلیل الجزاء والسلام مکتوب **صص** ایام بکام صاحبان باد  
 این هیچ کاره از بس تنهایی و گمنامی که خوش دارد خود را بیا صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم گامی  
 تکلیف امری یا ایامی ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امر و زبانی فقیر همیشه ز یاد دادم هر چند  
 کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما با اقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها  
 بحالت مضطرب گرفتارست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بمعرض خواهد  
 رسید فردا این بر خود دارد که تمنای جاگیر سرکار بسیار دارد و بخدمت خواهیم فرستاد اگر تقدیر مساعدت  
 باین تدبیر خواهد فرمود یقینست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گرنه نه سماحتی در میانست  
 و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث  
 امداد و اعانت درویشانست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام -

**مکتوب شصت و یکم** از این جهان را باید که با سلاطین آبهان یعنی فقرا با ادب باشند  
 خصوصاً در اوقات اتحاد و هتعات که دل فقرا ملتفت گردد و همچنین اوقات بی پروائی کردن و تحریر مطا  
 بهمه بے اوبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میان است ادب واجب است و اگر نیست رجوع داناست  
 چه ضرورت باندیشه همین امور احتلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم **و** خلق گنده  
 و ناخی چگونہ بردارم باین دملغ که از بوی گل ز کام کند و میداند که فقیر به بشارت و تخاره مناسبتی  
 ندارم اما تقاضا امر مسنون است اگر چه از مصحف مجید فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع نیست  
 اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و یا مزه است و فارسی بهتر از هندی  
 حاجت صلاح نداشت محمد باقر چاکر خلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذر بای مسوع دور و همجو را ز خدمت  
 اما در کفارت آن تقصیر خطاری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت  
 متمسک به عادت و توجیه میباشد و السلام - **مکتوب شصت و دوم** معلوم کرده ام که بعض از کلانان  
 اینجا با ایشان موافق اند و بعض نه انجمنی ظهور امر معهود است بضرورت آنهاست اما ساخته بازی را از پیش  
 باید برود با حریفان زنگ مصالحه رنجیه نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدتخط رسیده در انتهای  
 آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد چنید و تخیل در بنا  
 تدبیر خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از شرسته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید  
 و قوی گذاشته شود و احتیاطی محل را کافر موند و احتیاط نمودند **مصلحت نیست** که از پرده بدون افتد  
 و در نه در مجلس ندان خبری نیست که نیست و اسد یار خان که نصری ایشان است اگر بحرکت خطاری روزی  
 چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بقوت  
 بے التفاتی کشیدن و در از شان کریانست بلکه بعید از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دوسه حسنه  
 در بناب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی متطور است همراه جواب این خط بنام خان  
 مسطور عنایت نامه شمل بر حسن طلب مرسل شود زیرا که توفیق مهربانی رفیق باد و السلام **مکتوب**  
**شصت و سوم** میر حسین خان صاحب خلف رشید سید شمت خان صاحب که نسخه وجود ایشان  
 بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

این مکتوب بنویس  
 فانی خان ظفر نواب  
 قالدین خان دیر لک  
 توبه کردن باز کردن  
 بهیضه و باز کردن  
 با سبک و دو  
 ختم  
 داده شده



که اهل کمال را هم از ان گزینست خصوصاً ارباب عیال را با همه توانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر  
حقوق خصوصیت قدیم روخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مطالعه  
حیثیات شخصی در علم ترسیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوا التفات نکرده احرام آن سده علیه سبحانه هم  
با کرام و احترام و بهم نجیم و انعام در بیخ خواهد رفت و این آثار اگر چه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهر خواهد  
رسید فقیر را هم باین عمل نبر خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان و الدنبر گوار این نوجوان نشستن  
فضولی است ظاهر مفصل احوال این خاندان عالیشان سمیع ملازمان زرسیده و رنه باین روابط قدیم بند  
و خداوندی این همه بی پروائی نغیثد اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است و السلام -  
**مکتوب شصت و چهارم** مخدوم زاده کمالات دست گاه میان احسان الله احمدی رخصت  
گردیم که بار عایت ادب رفاقت بودن و ز خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضار  
و اندیازند باید که با مخصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که این  
باعث خوشنودی فقیر است و رضای این قوم سبب ترقی در دین و دنیا بشتر ط حسن ظن و صدق عقیدت  
یقین است که میر حسین خان که بملاحظه کمال نسبت طریقه ما عزیز تر از جان است شمول  
الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میسر فای الله  
که بجان مخلص ایشانست و مر عزیز تر از جان و در صفات شریف از حیا و وفاداری و صدق و صفا و حسن  
فرست و پاکی طینت نظیر ندارد اما آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض او مینمودند نظر بر دفاعی  
عهد و اخلاص و عقیدت فاضله ملازمانست گردیده است یقین است که از مراتب قدر دانی و حق شناسی و قیقه  
فرز خواهند گذاشت انشاء الله تعالی زود این سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد بهم تدبیر و بهم  
تأثیر چون میسر شود غارت های مکروهیده و خسارت های بسیار کشیده مطلقاً استطاعت ندارد و در خبر گیریش تا  
ظلمت و السلام **مکتوب شصت و پنجم** فقیر بنا بر نیت صامحه تکلمی در امر معهود کرده با آنکه خلاف  
من بود اکنون تکلمه قدیم آن ضرر و اقا را اگر چه میدانم که ایشان با همه شعور و فراست بقبول مشورت ارباب  
اغراض خو کرده اند بشنوی یا شنوی من گفتگوی میکنم معلوم شده است که اقران و امثال آن  
بزرگ یعنی سلاطین دیگر توسط اغزه مراسلات در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنا بر مصلحت

در جواب هر یکی قبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق  
امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالبه لایطاق  
آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد مگر دو کس یکی سینه که حکم نفس همی خورد و خواب چند روز در غنیمت  
دانسته تنگ محکومی با وجود تمت حکومت بر بند دهبود است که از بچپین کس چه توقع هست فردا است که باغوا  
سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن اگر تداک بعمل خواهد آمد جهان بدنامی  
سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا غافل خواهند نمود بجات متصوره دوم بمعنی رالمقی بقبول خواهد کرد  
شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما میسر  
شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشید  
عبادت و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگر چه جمعیت بر نتابد  
و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع است و منصرف و فقیر با همه بیگانگی از حال یکی مطلع است پس وفا  
عمدانین بزرگ توقع باید داشت و کم خدمت اینچنین عزیزی باید بست و السلام مکتوب صحت  
و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک نجاشی حارم بنحظر است که وقت مراجعت بنجده از راه  
متنهر بگذرم و در متنهر اتوقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متنهر بمانند و بیکد روز ملاقات نموده فقیر  
رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تادم آب مدا می  
نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت  
بالغو واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریق حضرت شمارا مستقیم دارد که شغال  
و نیاداری و صحبت بیگانگان طریق بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید  
و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب وظائف قلیله رفقا  
خود را که وجود هر یکی از آنها فائده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه ذلیف شاه محمد که از ایران طریق  
است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنابر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر  
دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا و السلام - مکتوب  
شصت و ششم بیع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر از اقربان و امثال آن بزرگ



معمود که با او عهد و پیمان سو که تقسم در میانست بنواب در میان می آرند و در وقت خاص نواب راز نمغنی  
متنبه ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خود می بینند  
اگر چه آخر کار مضربا شد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیان میگذرانند و بنواب باید گفت که مسموع شده  
که باراجار رفع کدورت واقع شده است اگر نفس امر بچنین است نمغنی را فتوح داند و کارها از آن بهتر بگیرند  
که باز در همین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او آزرده سازند و از گفته در غلغویان غرض پرست دلمان دریده  
کار را ضایع کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بجمود همگزی تا چیزی نخواهند داد و حصول مطلب  
محال است و نیز بگویند که تدریجی کنند که مردم را اعتمادی بر قول فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی  
با ایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد سو که با خدا نبندند که بعد ازین بدین و دیانت و پادشاهت  
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشتند و هر امری که در وقت  
از تاخیر بپایش نشوند و از قلت خرج و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و محبیه الدین خان که در علم  
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر بطراز برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان  
بنواب خبر با گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که در جوی  
آب رحمت است و نمغنی از نفسانیت ننوشت ام بلکه بحضرت است اگر چه بنظر غالب بعد تصرف بر ملک  
صحبت با او ایشان برآرت خواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشروط آنکه وجود  
شان از برای خلایق مفید باشد مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت و ششم** خط شما  
رسید و از مضامین و حشت آئین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر  
نیت صاحب است صبر کردیم و از جاز فیم و گرنه این بی اعتنالی که نواب با شما کرده اند گوی با فقیرست می  
بایستی که هر دو سر دیند آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمانده گذشتیم ازین قصه ما را هوس دور  
نیست خدا میداند که بچه اراده برخلاف طور خود درین مقدمه تکلم کرده ام حالا بی اتمام دست ازین کار دوخته  
دیگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشوده کمربات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر  
آزردگی نواب تا اینجا کشد که زمره شایعه موقوف شود بودن آنجا عبادت است ان الله هو الموفق  
ذو القوة المتین بقدر وسعت عسله کار باید فرمود و بانگ حرکت نادانان از جانباید رفت

انشاء الله تعالی الحق یعلو وظیفه خرب البحر را مع هم برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از  
فقیر احترام دارند سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوف است و همیشه سلام شتایق  
و معذرت از طرف شان میشد سر این سلوک نیز نمی فهم و فقیر کذاب از روزیکه دوا می معهود از خانه فقیر برده  
روی زر خود را تموده و خدا نماید که بهمان فلاکت و افلاس گرفتار است و السلام مکتوب صحت و نعم  
از خط شما که مشتمل بر احوال نگا داشت بود و کم قرار پیدا از دیگر اخبار معتبر بی وصولی مطلقا معلوم شد عجیب گارست  
رفع دشمنان توی در پیش است و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرف مبالغ  
توقع جانفشانی از رفیقان تازه و روز اندازة عقل است اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر مقدر و بمقدار ضرورت  
بهر دم زرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود از اینجا مخالفان  
رعایتی بهمردم میکنند و بساجت رفیق میسازند و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این قنوج را گذاشته  
ریج سفر کنند و نیم تانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد اگر رسید ششم سردار یلوس را که از هر قوم باطلی  
دارند صرفی میدادم و میفرستادم چکنم بی زری کروین آنچه بقارون زر کرده ارشاد خان بآن خوبها و بختی و خا  
بآن دلیر بها و محمد خان آفریدی شخصی است که بانگ سحر سرداران لشکر و وسیله را بنمود میگذارد و هنگامه آنها را برکم  
میزند آنها همه فاقهای پی در پی میکنند استطاعت سفر کجا دارند تا ما دوی نشود و وعده موه و وصول روزمره  
بمیان نیاید کار مشکل است و از قریب بیان خود چه نویسم که باین ربط قوی گاهی از دولت خانه ایشان تمتع نشده  
بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشه تاخیر جواب نواب متوشتیم در نه  
روی سخن بجانب نواب است سعادت خان را شاه و لیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که  
مژده عفو تقصیر ناکرده رسانیده شود و السلام مکتوب هفتادم اینجا از آوازه صلح نواب و جات  
با نجیب خان گوشها پرست و آنچه از اراداران معتبرترین معلوم شد جات بار و وسیله بنا بر مصلحت خود بسط  
راجه بها در سنگ و دلیر سنگ آشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه است چه که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه  
از اساک موم را بهر ساخت و در نظر با یک شد و از بهر معاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند دیگر بیکام ضرورت کسی طرف  
بگیر باید که نواب از قریب و ستان آگاه باشد چه جاد دشمنان و دیگر که از طرف نواب اینجا می آید اول اعراض خود را مقدم دارد و قدامی  
در نیوقت بر کسی نیست که سعایت عزیزان نبویسم دل تنگ شد که اینقدر نوشتم و احوال شهر را بجا محل از فقیر پنهان نمی ماند



و آنچه واقعیت بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود در نشان بدهند نادانند و گز  
 بنائی میگذاشتم که یا ران تماشا میگردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر  
 از قوم سهل و آنچه از شر فائد منافق و بیخ فساد این همه زبانی اعتمادی آقا است که نه بر خیر و امید ی یقین دارند  
 و نه از شر و جوی بقطع ماکجا و ادب و کنتم آشنائی و آشنایان را در سوزی آورد و گردن مرابلا و نیا و اهل آن  
 چه کارست و در ویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زرد و لوه اندام و زبانه با مخالفان ساخته تحریف شد  
 اند و آنها که فائده بآنها رسیده دل را چرب و لبش بسوزند و چرا با اضطراب قلبی توجه و دعا کنند که با جابت  
 برسد و نواب از فرقه در ویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکد و کس نه لبته است که بر سر  
 او افتد و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیدند باید دید چه میشود خدا بداد برسد ظالمان را مقصود و مطلوبان  
 را راضی گرداند - والسلام مکتوب به فقید و یکم شاه ابدالی در پیشاور خست اقامت انداخته  
 و تیمور مرزا پسر کلان خود را با فوج بیکران برای بند و بست ممالک خراسان رخصت کرده اندیش  
 اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که این کار  
 از فوج خود بگیرد و اگر حاجت بکرت خود او خواهد افتاد مالاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست سر میزد  
 ندارد و التوسات فراهم نیارده فوج قدیم همراه دارد و لبس مردم دهلی که عادت بفرار دارند بی اختیار  
 دست پاچه میشوند و اینجا مزاحمت بسیارست و همین مناسبست که فتنه از لاهور قصد دهلی نکنند  
 آبروی ما دشمنیست پای گزیز نداریم عمل برین آیت کرده ایم فَرَقُوا بَيْنَ الْمُتَّقِينَ وَالْمُفْسِدِينَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُقْبِلُ الْمُتَّقِينَ  
 بهرت پور بالفعل خوبست اما برای آئینه خوب نیست که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد  
 نسخه فقرم از معتبران معتمد چنین معلوم میشود و نواب را خوب شناخته ایم پس در صورت شکر و شکایت چرا  
 و عزیزان بقدر فهم خود دمی یا بنده شخصی از بعض آثار ما را راضی از نواب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعض علامات  
 ناراضی تصور نماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آئینه اندگاهی که نواب بهر نیتی که باشد تلفت میشود  
 عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که امراض مینماید گو بفرودتی و عذری باشد درین آئینه صورتی  
 نمی نماید و مردم در گفتگو با معذوران این میزان بیاد دارند انشاء الله حرکت ملا بعد ازین موزون باین  
 میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما را درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار میکرد

از شاه ابدالی مراد  
 از شاه ابدالی مراد  
 و ابدالی صفتی است در قوم  
 از شاه ابدالی مراد  
 از شاه ابدالی مراد

و مفاسد و استعانت و استمداد می شود و توجیه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می بردیم اما مشکل است که بخواه  
حرف عقدا دشمن را را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان ما نبود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد  
اینقدر که بر عایت خاطر اغره زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب هفتاد و دوم  
آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را تو حیدر  
متعارف دانسته اند غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالاتر نیست خواه  
بزرگم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد فی الشریع  
تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد تجلی ذات بلی حیلوت صفات مشرف شده  
او را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگرست شکر خدا باید کرد که مثل ما دشمنان کار ما را باین دولت مشرف  
سازند اما اصل تر از آن شهود عبودیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب  
معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مکتوب هفتاد و سوم داخل نمودن حاقط  
سرور خان جیو در طریقۀ مضائقه ندارد که دست شهادت فقیرست و آنچه از اراده کسب طریقۀ و التزام  
صحبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیرم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر نصیبی قوی  
دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافیت دیگر آنچه از التماس دستم خلاص از حبس این عزیز از سر کار احمد خان  
نوشته اید فقیر در نیاب چند بار قصد دعا و توجه کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس  
محبوس بودن این حبس مفیدست و عا نیاید که معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد  
تسلای آن عزیز باید کرد بعد نومیدی بسی امید یاست و در پس ظلمت بسی خورشید یاست و از فقیر  
و عارفان آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال  
آقای المحقق معصیت است و الله غلام عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا بحفظ  
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه اوست و السلام مکتوب هفتاد و  
و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رو بیله ما برای اخذ طریقۀ بحسبیت که تمام  
روز از توجه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی  
نه احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بنظهور می آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شد



و از دور در این مردم با تسلیخ خور و فقیر احرام بسته می آیند از دست عرفی کمتر آگاه اند و علوم علمای آنها  
 زیاد هر دو نسخه فقه با جمله حرکت باین طرفها از برای مردم اینچند و مضید واقع شده از سنبل و امر و به  
 تا شاهجهانپور در جمیع منازل دست و دست و جماعه جماعه مردم از قوم رو بیل اکثر و از مردم هندی کمتر فقه طریقه  
 علمیه نمودند و منور و مستأثر گردیدند و جماعه از آنها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدلی برای کسب مقامات  
 میروند و اکثر علمای آنچند و دشمنان به نسبت طریقه شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدلی رفت  
 میربین خان را که از مقامات مصطفی گشته و اجازت مطلق یافته و در توجیه کرمی بسیار دارد و اتفاقا  
 درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ  
 زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عمده این قافله برآید بخاطر دارم  
 که شمار هم طلبیده بعضی شهر را به شهادت بعضی را بمیر بین خان تفویض نمایم با طاعت مانده با همه بی طاعتی  
 هر روز بشمار توجیه می افتد زهی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که  
 محبت اوست بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه بگیرد و السلام مکتوب هفتاد و یکم بعد حمد و صلوة  
 از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت تاب مولوی صاحب سلم الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی  
 آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله اشاکم و یسر آلامکم و السلام و از نیک بدین  
 نیک بد فقرت و وجود شما با اعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصدق چندین انوار فیوض برکات  
 در ذکر از شما عزیز تر و در انات از بهو حیوانی از اهل بیت شما مخلص تر نداریم و ما را درین او آخر فقری تجرد  
 مسفر طی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده بایاران حلقه هم بقدر توجیهی نشینم و بس از یاران زمانه توقعی  
 نیست بر سبیل تقوه چیزی میگویند و در صورت ایفای دمه بار منت بسیار بگردن میگذارند و جنگها  
 بکار می برند من دیوانه تاب این کرده ندارم خبر دلگداز دوست و لنوا از آنچه بدل درد منزل رسانند  
 نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور  
 اخروی او گردید و از عمر عارضه بخورد و از احمد الله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر خیر شده و گرنه از عمر خود  
 باین زور و دانی نخشیدم که بخت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا  
 در حصه و نیب هر چند سر بنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف حمایه می شد

۹۱  
 بوی خوشی دارد  
 بوی نیل

در مجلدی جمع نماید و تعافل نگیرد و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد  
ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار متولیست  
و برای وزن اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه محتاج  
بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدید که اتباع سنت را به از دو سید نیست اگر اراده تحریر تکمیل سر  
خلاصه السیر دارید نظر برشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود نسخه شرح  
سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما وعده آن نبود هرگاه شما طلبید دستخوش تری از شما گیت از اتم  
حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدست خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی شناسم  
قدر آنرا بداند و باب و تائب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم التدریس نیست نسخه  
سیف السلول را امر در حواله ایشان کردم در سال خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش  
فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتم بر خود دار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و  
بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قزاق یافت  
سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار  
ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را  
رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار و هیله از آن طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر  
جوان چون آنها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه بار از محمد جمیل گرفته گرفتند  
احمد الله بنابر تنگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت  
بسیار در جای که آن سواران توقف کردند این بر خود دار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید  
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر ولی بی  
آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خود دار با وجود  
شدت آفتاب و جراحات مسافت شنش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم  
شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خود دار  
موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارنده کار رتخانه کرده



هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و السلام مکتوب هشتاد و یکم ساخته  
درین ایام نیست که امروز که بست و نهم جمادی الاخری است بعد زوال کسی صاحب یعنی والده شمار حلت  
نمودند همین وقت یک سر پیاده و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت  
خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و این وقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید  
و استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بان مرحوم  
حالی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انالله وانا الیه راجعون اکنون تنها این است که خدا به وجوب یعنی  
متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگ تر از ایشان و این خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده  
فر و پس فردا خبر انتقال بهم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بنجد مست حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم نماند  
در قلب و تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی است و مورد رحم و مروت محل  
از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و انقطاع  
از دنیا و اقبال با خیرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی  
صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب هشتاد و دوم  
هر چه بامردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم + هم ز بی باکی و گشت  
اگر یا جزرگان با ادب و با خور و ان بهر شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و  
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا در ضای او تعالی موقوف بران است باید کوشید و غضب غصه را باید  
خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که  
شماره بخاند و از سفر حج که ام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر  
مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدیداجازت است تا شیر خواهد شد از جناب پیران  
امید قوی است و بذکر الهی جل شان و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید در عایت  
ذوی الحقوق و اخلاق حسنہ ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام -  
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که امده حج کرده اید از دنیا درسی ظاهر و نسبت باطن بعید نمود  
که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الم قبل است اختیار کردن

و مگر کبکبار برای ادای سنجی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد است باید که بر کرد و بات زمانه صبر نموده  
مانند رباب مقامات عالیہ رضا بقضای کار فرموده این خطر را از دل بر آرد که فقیر را از بسیار بل خواهد  
رسید و از اردو در لیسان ذی قی خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت  
تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت دنیوی تیر درینست  
سپنج گنجی بے دود و بے دام نیست و جز بخلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم غرابی  
تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تغزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن  
مستوفی را متضمن است در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم شمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر  
دارید و تلمیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن که نوشته آید بیجاست فقیر هم معلوم  
می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشماره شود و در مسادات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی  
استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر  
میسر میشود و شکایتهای نایا داری گلباز بهای دوستی است رفته مثل بر عذر عدم مراسلات رسید  
و تقصیر بعفو انجا میدو چون این بے پرواها خبر از بی ایتامی اخلاص میدهد و حصد خصومت آنرا  
بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه والسلام مکتوب هستاد  
و چچهارم آنچه نوشته آید که درین تنگدستی تصدیق نکند چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه  
میخواهی و ایل الله فزنا فاضل صاحب <sup>صاحب</sup> فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارد و من  
از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فایده انشاء الله تعالی رعایتها خواهیم  
کرد که شما را شفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجه خدمت  
والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریفه بکوشید تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر  
نمایید که جواب ما را بنویساید با هر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام مکتوب هستاد  
و پنجم خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدسلوکی مردم محل بیاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه ما را با اصلاح  
می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع درینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم  
و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در عایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده



دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر فریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر چه بر فنا  
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بنحدا سپردم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم  
رسانید اگر خدا اورا باز داشت فتوح است و گرنه هر چه با دابا و آخر سفر طاعت است و از غایت تجرد جدائی  
احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دہلی خود معلوم است  
و در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت  
میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دو او غذا مشغول بود و تا کجا شکر انبیا گویم بفضل الہی  
طلب و دو اہمہ میسر شد عمر باقی بود و در نہ توقی نامانده بود خدا ملاقات روزی کند مکتوب ہشتاد و  
و ششم احوال مردم شہر از بیماری عام و نا امنی تا کجا نویسد خدا ازین بلدہ مورد غضب الہی  
برآرد کہ نسقی در امور سلطنت نامانده خدا خیر کند و از زیارات مشائخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقہ پرداخت  
احوال یاران حلقہ صبح و شام مشغول است کہ ازین حرکت ہمین مقصود بود و الحمد للہ علی احسانہ باید کہ شما  
موافق گفتہ فقیر بر سر دیوڑی حاضر شدہ تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند کہ ضروری باشد  
نظر بحق فرزند می تقدیم خواہید رسانید زیادہ برین از شما امید است و بر اعتماد آن بر خورد و خاطر جمع  
و السلام - مکتوب ہشتاد و ہفتم معلوم شد کہ تجنیز جنازہ پاوشا بیگم یعنی والدہ حضرت مولوی  
شہار اللہ صاحب کردہ روانہ پانی پت خواہند نمود و اطلاع باید داد کہ نماز جنازہ کجا خواہند خواند اگر در  
مسجد جامع یارندان ضعیف ہم داخل ثواب نماز گردد کہ از شدت حرارت ہوا تاب حرکت ندارد و جماعہ  
کثیر درین مسجد داخل این حسنہ خواہد شد و السلام مکتوب ہشتاد و ہشتم بعد حمد و صلوٰۃ از سیچکارہ  
ہیچمدان فقیر جانجان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمہ الرحمن مطالعہ نمایند کہ بمجرد  
ملاحظہ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم اللہ صاحب اوصلہ اللہ الی منتہی منیتہ رخصت مراجعت  
بوطن و ادم و سبحانہ جل شانہ آنچه در حق ایشان بہبودی دانند بظہور آرد و بوالدہ ماجدہ ایشان نوید  
این رخصت و سلام رسانند و السلام - بر حاشیہ رسالہ مولوی غلام بکھی انجمنہ و نصلہ  
علی رسولہ سر کردہ علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام بکھی اوصلہ اللہ الی ماتمینی کہ نسبت  
اخوت طریقت باین ہیچمدان یعنی جانجان دارند بحسب ایامی فقیر رسالہ مختصری در تصویر مسئلہ

وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق انیست که باین همه ایجاز قدر کافیت بیاید  
وافی جزایم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشوفین<sup>علیه</sup>  
اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصححت عمده است ہی الاصلاح بین الفیئتن العظیمین فرحم الله عبداً  
انصف و تم تحسین و السلام علی من اتبع الهدی -

## ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردیم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست داریم دوستان خدا و رسول  
را و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بهجت نجات کافی است و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عمده علماء  
متبحر است و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند - محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم صحاب کبار رضی الله  
تعالی عنهم باین ضرورت و انیست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر کرا درین جاسطه  
و احواجی از آن صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت - یکبار را فاضل بے ادب در  
جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارحمیت دین و احترام صحاب سید  
المرسلین صلی الله علیه و سلم بغضب آورد در بر سر آن بی ادب خنجر بر کشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بجزرت  
امام حسن رضی الله عنه از سر من در گذرید بجز دشیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست  
و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشایخ رحمته الله علیهم لازم است  
و بر حق پیرو خود اگر اند راه نفع و استفاده عقیده فضیلت نماید از فرط محبت متعبد نمی شاید در حق حضرت  
مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نویسان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده  
و زبده صحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الوف هم زیاد شده اند و در آن مقامات  
هیچ شبه نیست که باقرار نهرازان علماء و عقلاء بتواتر رسیده عقیده تسادی با اولیاء یا افضلیت ایشان  
بر آن اکابر رحمته الله علیهم نباید نمود که آن کبر در دین از مشایخ ایشانند - عمل بغیریت نمودن و تقوی گزیدن  
و رینوقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق  
روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

ملفوظات درین دو  
مجله که در تصنیفات مقامی  
نمیست و دیگر تصانیف  
دیگر فاضل باین باب  
حاجات است اما در تحقیق  
آن بی غفای نیست لیکر  
در طریقه خود بهر علم و دین  
یک نموده و در این مقام  
است و مقامات آنرا  
برادر میگویند  
وحدت وجود و وحدت شهود  
را ابو خنجر



السماع یورث الرقة والرقه تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چه حرام بود و در حرمت ترمیم  
 اختلافی نیست مگر در دراعراس مباح گفته اند و فی الزمره روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی  
 میرفتند و آوازی بسیمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر عمر را بود و او را بعد از سماع هر  
 نکره پس معلوم شد که کمال تقوی در اثر از چنین آواز است بزرگان نقشبندی که عمل بعزیمت معمول  
 دارند و از رخصت اجتناب از سماع پیر سیم می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه  
 ادلی همچنین از کمال تقوی ذکر خنی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند - مسئله توحید وجودی از ضروریات  
 دین نیست لسان شرع ازان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه  
 احوال محبت معذورند و بهار است رسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد  
 ارباب معرفت واقعی ندارد و یکی از علما در منافی وید که علمای صوفیه بجهنم سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضرند  
 علما از صوفیه شکایت مینمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند و شرع قلند  
 پیدا شد بی باکان بداهت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب  
 حق سجانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند - یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقیص  
 تمام کائنات در آن منقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یا آدم الا متنبیاء اعراض محققه  
 فی عین واحد دریافتیم که عکوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده  
 در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه  
 متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود  
 عالم الملك الود و پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علمی که بی تاویل و توفی  
 ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و انا کار بر ادلیا که این علوم منقول است یقین است که ازان ترقیا  
 فرموده باشد الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از دیار کرامت فرماید فاضله فیوض  
 و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات مینماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش  
 متمثل گشته واسطه برآمد کارهای شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر  
 گفت که شما از مکه معظمه که آمدید گفتیم من کعبه گاهی زفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات

کرده ام و مصرع بیانی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد گردید پس باید که انجمن واقعات موجب عجب مساوات  
نگردد از ما و شما بهمان بر ساخته اند و در حقیقت و کمال امور او تعالی است **است** او به لسانی نماید خویش را  
او به و در ذوق و درویش را پیگیری و مریدی درین طریق محض به بیت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر قلبی  
و حصول جمعیت و توجه الی الله در محبت مرشد ضرورت است - اختیار اشتغال طریق محبت حصول غلبه محبت  
الهی است گاهی فرض محبت محض موهبت بود و الی او ام ذکر بشیر الطمان فرض طریق دوستان خداست  
تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر نشیر نمیکشاید هرگاه در ذکر کیفیتی و بنجودی دست دهد ب حفظ  
آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر بضرع و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد کیفیت  
دوام پذیرد - اوقات را ب ذکر و عبادت معمور داشته مدر که خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجه  
و محبت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا بلکه حضور را نسخ گردد  
و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بجنی بمان  
جمع یابد درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی است و الاصل کار  
حصول مرتبه حضور و آگاهی هست - دل سلیم از توجه بغیر پیدا باید نمود واقعات و مناجات چندان  
اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت  
مرشد گاهی کثرت درود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود همچنین روابط مناسبیت بنجد است اولیا البصو  
آن اکابر متصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات راسی صورت واقع پیدا میکند این همه شعبه با  
دل را سرد می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن  
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز  
عظیم است - دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صورتی گفته اند نعمت خدای عز و جل است  
بهر قسمتی که باشد از مناسبت راسخ بشارت رسان است هینا لا رب باب النعمیر نعمیها  
در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصیب العین داشته بواسطه او  
التماس از ائمه امراض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای



خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **س** چیت مزاج فزاینستی و عاشقان را نه هست وین نیستی و نظر  
 بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر و انتساب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر نمیداد و اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله  
 علیه و سلم میفرمودند هیچ گویند اگر مقدر بودی چنان کردی حاصل این همه تکلفات تهذیب اخلاق است  
 بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعنه خلق عظیمه صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است  
 بعثت لا تقرر مکارم الاخلاق از ورزش و ذکر نفسی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقتش  
 آنست که هر ذمیه را جدا جدا و تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چندی روز نفی باید کرد و بجای آن حسب خدا ثابت باید نمود  
 تا آن ذمیه زایل گردد و برخلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب است که ذمام بجای  
 مبدل گردد حق نیست که زایل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود و اتصال ذمام ممکن نیست و حدیث  
 وارد است اگر شنوید کوه از جا منتقل گشته تصدیق نمایند و اگر شنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید  
 لا تبدل یل الخلق لله امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من زفت  
 لکم پیش ازین در کفر صرف میشد حالادر حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا  
 وصف سالک میگردد و در فضای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد مسلوب میشود و جز فاعل  
 حقیقی در شهود سالک نماند - توسط وحدت اعتدال در اکل و شرب و نوم و لیقه و اعمال و عبادت کاردی  
 پس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تجتبت انبیا  
 علیهم السلام بحجت تحصیل حد اعتدال است در هر امر ليقوم الناس بالقسط نقص قاطع است  
 درین باب از دوام توجه مبدأ فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت  
 بسرنویده گردیده و ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بیعت را دیدن کار گذار  
 رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبر یا خالف بود و عذر تقصیر و امید واثق و سیله  
 قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمار و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت در عود و باز  
 و استغفار لازم حال رونده گان راه است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است  
 بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت

صبح الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعاى حزب البحر و طیفه صبح  
دشام و ختم حضرت خواجگان قدس الله سرهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تہجد ده و دوازده  
رکعت هر قدر که آسان باشد بقدرت سوره اخلاص یا سوره ناس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا  
شش رکعت و نوافل چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت  
بعد سنت عشاء و سنت عصر و تحیت و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یکد و جز و کلمه تجید و کلمه توحید صد  
صد بار و سبحان الله و بچده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت است معین باید  
اما درین اعمال حضور قلبی ضرورت - حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوم توجه بخداست  
اگر چه درین طریقہ زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبہ عالی که نسیان ماسوا قطع ملاقه علمی و حبی از دل گردد  
بعد مدت دراز و دست میدہ سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمۃ اللہ علیہم کسب مقامات طریقہ کردیم و زیاده  
از سی سال است کہ بظاہر بان حق عزوجل طریقہ تلقین می نمایم شصت سال شده باشد کہ بتوجہات حضرت  
سید رضی اللہ تعالی عنہ بقفا قلبی مشرف شدہ ایم درین مدت شغل باطن بجمہ تمام داشتہ حالا آثار قاف قلبی  
چنانچہ باید ظاہر میشود - از ظهور کمال فنا بارہ یقین میشود کہ ما ازین جهان انتقال کردہ ایم و اگر در آن وقت  
کسی آمدہ سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمدہ تحیتہ سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود  
نگمان می بریم کہ ہنوز زندہ ایم و ازینجا رخت سفر بر بستہ - و در وقت ظهور فنا انقدر دید تصور غالب می آید کہ  
خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچہ فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروءہ جنبانی میگرد و بخشونت  
تمام منع کردند روز و ہم خود امر نمودند کہ بر نیزید مروءہ جنبانی و فرمودند ویر و نسبت فنا یہ ظہور میداشت  
پنداشتیم کہ شما از روی استہزایا می نمایند پس بخشونت منع نمودم مدتی وقت نسبت بقایہ ظاہرست و تجلی  
عظمت و کبریا الہی بر باطن جلوه گر گشتہ اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبہ ادا نکرده باشد - شناخت  
تجلیات الہیہ کہ متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت دارومی شود امری دشوارست نظر بصیرت تیزی باید  
تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقہ احوال سالک مثل مرقع تصویرات  
مختلف میگردد گاہی نسبت مقامی ظہور نمودہ و کیفیات خودش مخطوط میدار و گاہی نسبت مقامی  
دیگر پرتوانداز گردیدہ حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمد بہ کمالات



و فوق آن میرسد از لطافت و سیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت و صفات و جمیع مقامات  
سافله موثر گردیده کیفیات را مستور می سازد و اوقات و منامات که دل خوش کن اطفال طریق بود  
نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت و نکارت محض است در خلوتی نشسته ب حفظ نسبت باطنی و دوام توجه بمبدأ  
فیاض باید پرداخت و اوقات بادای اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت و صفات  
نسبت و حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن و اشراق ملک و ملکوت و بنظر منسوب  
دلبران و اخلاق دست میدهد و از کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود و اوقات نیک از  
کثرت نوافل انکسار و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفای هم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است  
در طریق و محض تکرار لفظ سرایه ثواب آخرت و کمفر سیئات است - ذکر نفی و اثبات بحسب نفس کم از سه  
صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت خواجه نقشبند جس نفس را شرط ذکر نمی فرمودند  
سفید میگفتند اما دوام ذکر و قوف قلبی و توجه بمبدأ فیاض رکن طریق خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه  
هوش در دم اول بذکر دل ضرورت چون ذکر قوت گیر و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در نفس  
توجه و آگاهی بذات الهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن و بجز در خطره خطره دل را باید گرفت تا دوا سادس و حدیث  
نفس هنگامه برپا نکند منع از ورود فیض هجوم خواطر است کثرت اسم ذات شمر نسبت جذب الهی است  
و نفی و اثبات جهت سلوک و قطع مسافت راه فائده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه  
ولایت مخطوط می نماید و در کمالات نبوت یافت جز نکارت و جهالت وصف باطن نیست اما در مقامات  
فوق اگر چه لطافت و سیرنگی لازم است فی الجملة دست ادراک میرسد - لطافت و سیرنگی نسبت مجددیه  
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک ب کمالات میرسد مرا تردد و بخل نمی آید که مبادا ترک طریق نماید  
انشاء الله تعالی اگر عمر و فایم کند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود باطل  
بودن و اتباع سنت نمودن است و آن در هر مقام حاصل است بر یقین و طمانینت از پیش طلب  
که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود اتصال بی کیف مقصود پیدای شود اتصال به  
تکیف بی قیاس است رباناس را با جان ناس و بیچ ذوقی و ذوقی و خوری بان میرسد - راه  
وصول ب کمالات قریب است که مسدود گردد و در طریق ولایات سلوک مانند درین آخیزان هستند و اما

حضرت بنیان خلقی سبب  
بودند بیک در ملک  
رسول شریفین صلی الله  
عیه و سلم و حکما بودند  
و این را در حدیث صحیح  
نمی دانستند چنانچه در  
مکتوب بنی خنی بیان  
فرموده اند من ترا بطریق  
حضرت محمد در اینجه  
تا فایده تعلیمات الهی بنمایم  
ابطال الدین بی ایمان  
و شمر خیالی و ذهن فتنه  
ولی الله تعالی بن دین  
علامه خاضع دین دین  
رسالی دارند و در این  
و فی القدر و در این  
و کتاب انصاف  
سبب از نوم هستند

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد  
که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صحاب فقیر باطل  
و قدم سعی کسب فیوض طریق نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیہ مجدّد  
رسیدن سخت تعذّر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پیر  
بگفتن بشارت بر خدا اقرار است و سالک را مغرور نباید نمود و غیر حالات و در و دروات و دوام توجّه الی الله  
و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نهائی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم  
و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اهل الشکیفات و تصرفات همان نسبت  
شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت  
و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقہ مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر  
گرم که بتیابی شوق می بخشد بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانیت بود که لایحقی اندک اصحاب  
را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیداشده -  
علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بحسب صحت عمل لازم است - علم حدیث  
جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی  
حسن پیدامی شود و عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن محلوک  
و بچند واسطه میرسد بنبی معصوم که خطا بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة  
و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب  
از نشان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤْخِذْنَا اِنْ تَسْبِقْنَا اَوْ اَخْطَا نَا نَكُحْ سُنْتَ اَنْبِيَا  
عليهم الصلوة اما درین وقت که حلال مفقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری  
میباشند و بسبب رواج بدعت و در عقد نکاح خللهای آید عروبت و تجرید در حق سالکان راه دولت  
باندکی از رزق ساختن و عبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن  
دولتی است بس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنْ اَخْبَطَ  
اَوَّلِيَاءِي عِنْدِي الْمُؤْمِنُ خَفِيفُ الْحَاذِذِ وَ خَطٌّ مِنَ الصَّلَاةِ اَحْسَنُ عِبَادَةٍ زُرْبَةٍ و اطاعه

مصحف ترمذی و غیره  
نکته در اینجاست که در این  
نسخه و اینجام از این است



فی السرو کان فی الناس لا یشترک الیه بالاصحاب و کان رزقه کفایه فصدیر علی ذلك ثم نقله  
 ببیده فقال عجلت منینته قلت بواکبه قل انت انت رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه  
 بار شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافتیم دعائیات کثیره بحال خود دیده در مرتبه  
 اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر قیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیایید  
 که ما و شما شانههای خود را با هم چپانیم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات  
 علیه افضل الصلوة و التحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت نفس مبارک  
 بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سهرندی در اینجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر باوردن آب  
 نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزاد های من اند فرمودند امثال اسرامی نمایند پس عزیز  
 از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجد و الف ثانی چه میفرمایند  
 فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر نیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک  
 گذشته است فرمودند اگر چیزی یادست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوبات ایشان الله تعالی و راء  
 الورااء لثق و راء الورااء خواندم بسیار پسند نمودند و خطا فرمودند - فرمودند باز بخوانید باز این عبارت  
 عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح کی از غزنیان پگاه آمده گفت  
 من امشب خوابی دیده ام که شمار و یای خوابی دیده ایم آن رویا که امست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار  
 متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سر پا نور و حضور در یافتن و از  
 کیفیت های این خواب که بهتر از امر بیداری است تا چند روز پیچ عطش و اشتها نبود - در منامی دیدم  
 که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه  
 نقشبند دوزانو و حضرت جنید قدس الله اسرارهما جمعی نشسته اند و آنرا استغفار از ما سوا و کیفیات  
 حالات قنابر سید الطائفة ظاهر است همه کس از اینجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المؤمنین  
 علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی کلیم پوش سر و پا برهنه زولید  
 مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این  
 کیست کسی گفت خیر التابعین ادیس قرنی است آنها حمزه مصفا در کمال ذور انیت ظاهر شد همه عزیزان

عه حبیب - اخبار و شرف  
 زانو حلقه در تشنه شدن  
 ص

در آن محره درآمدند گفتیم که بجا رفتند کسی گفت امروز غرض حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرض تشریف  
بروند. و قتی که فناء نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی دستخراش بوصف میگردود  
خود را در واقعات مرده می بیند و نیان دلی شعوری لازم حال او میشود در ایامی که فقیر افقایی قلبی تهنیه  
حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع طلاق و زوال هوا از دل گشت و در واقعه می بینیم که سر من  
از تن جدا شد اما کلمه طیب بر زبان جاریست و نیز دیدیم گویا من مرده ام بجزیره تکفین من می نمایند پس جنازه  
بر داشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمته الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست  
تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نیکر بوضع که در حدیث  
ثابت است آمده و ندانی بر زمین زده و درون قبر درآمدند و جان مرا با نفس علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده  
رفتند و من در قبر آرام تمام بخواب فتم و نیز دیدیم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد بجزیره تکفین میخوانند  
که جنازه را بردارند تا گمان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من  
با ایشانست در نیوقت رباعی خود بیا آمد رباعی منظر تشویش چشم و گوش نشوی و سر مایه جوش و خروش  
نشوی و باید که پایی خود روی تا سر گور و ای جوهر پاک بار دوشی نشوی و از فرط محبت که فقیر را بجناب  
امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشأ نسبت علیه نقشبند ایشان  
اگر مقتضای بشریت غشاده بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع با بجناب پیدا گشته با التفات ایشان  
رفع که ورت میشود یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع  
فرمودند مالایق اینهمه ستایش نیستیم - نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر  
را نیازی خاص با بجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جسمانی توجه با حضرت واقع میشود و سبب  
حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست ۵ فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر و زانگشت  
ید اللهی امیر المومنین حیدر و بجناب ایشان عرض نمودم نواز شها فرمودند - محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله  
تعالی عنهم موجب ایمان و سر مایه بقای تصدیق و ایقان است پنج عملی بجز محبت این اقا بر رضی الله تعالی عنهم  
وسیله نجات نداریم ۵ مکر و منظر اطاعتی و رفت بنجا که بجات خود توبه لایق بوتراب گذاشت ۵ معارف  
حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و جای که اعتراضات دارد نموده اند ایشان



بواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیت و بسا کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتاری نمایند از ادبیار  
گرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم  
مسامحت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی باظهار آن در کلام ایشان تیر جاریست و شیخ عبدالحق محدث حجت الله  
علیه اگر چه در او اهل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه  
حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی باشد رحمه الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ  
سلمه الله تعالی از حد متجاوزست و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نموده قطع نظر از رعایت  
طریقه و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بدنباید بود بر باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه  
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب قلوب مبدل الاحوال شاید ظاهر بنیان  
استبعا و کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه سنوال ست انتهی و رسیدن از ارزاد شاه بایشان دلیل کمال  
متابعت ایشانست انبیا کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین  
علیه فضل الصلوة در محاسب تروا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و  
بهترین رسائل و شبهات رساله مرزا محمد بیگ بدشتی است که در که شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چارند  
رسانیده فیض الهی بی نهایت است و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران  
را باقتضای حکمت بالغه خود کمالی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در  
انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت است و در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد  
بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات  
نموده در آن مقام اشتباهی نموده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کیکه بآن مقامات نرسیده متبعان  
آن بنمایند از جهل خود معذورست ظهور خرق عادات شرط علوم کالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی  
عنهم با وجود علوم درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و تسبیح شوق و ذوق  
و جذب و استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن سیر حضرت سید تر و حضرت ایشان محمد معصوم رحمه الله علیهم  
بجهت استفاد و رفقه ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان مامیکردند شما بانکار آمدید یا باقر گفتند  
بجهت استفاد از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ عبد الاحد استفاده

[illegible]

از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میداند رحمه الله علیه و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی  
 نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابرند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی  
 ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی ضحلال و بنجودی که لائق مقام خلعت است  
 بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بشمار در کمالات نبوت  
 و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاد است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و بمقامات  
 مخصوصه حضرت مجد و غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف گشته رحمه الله علیه - در اول که تلقین توبه بطلبان  
 مینمودم بر توبه نصوح تاکید و مبالغه میکردم - شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال  
 فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توبه دادند و در احالت عجب رو داد برخاسته مرا میسر الشکست  
 و از نام شروع توبه کرد و فرمودند طریقه توبه انیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنماید  
 از آن روز تعرض از استیفا حق توبه بگذاشتم که توبه بمجل کافیت و توبه نصوح بر وقت حاصل میشود -  
 اگر و بی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندی را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار  
 کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است  
 نیز قطعی از ممارست اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار  
 این طریقه می افزاید - همچنین ابلیس بصورت ملای خشک تمثیل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش  
 عشق غالب است و طبیعت با شعاع عاشقانه را غلبه نمینماید طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست  
 و با و از بهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه  
 گفت در اینصورت ناچار است مرا از سوال متعنه او غضب آمد منجواستم که ریشش گرفته برنگ زخم نغشته  
 غائب شد - شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمه الله علیهما بر ای تجمد برخاستند آواز نه  
 بگوش ایشان رسیده بی تابانه بنجد افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما باید رو  
 میگویند بے درد ایشان است که بر تاثیر سماع صبری نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع  
 بگوشش رسید تاب نیاورده به نشست و شورش را ضبط می نمود حدت گرمی کاسه سر را بتکافت  
 گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید

بنی بر کمالی که از آنها  
 کافیت بنده می دانند که بنگار  
 توبه که امام است و حدت  
 انیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنماید  
 از آن روز تعرض از استیفا حق توبه بگذاشتم که توبه بمجل کافیت و توبه نصوح بر وقت حاصل میشود -  
 اگر و بی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندی را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار  
 کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است  
 نیز قطعی از ممارست اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار  
 این طریقه می افزاید - همچنین ابلیس بصورت ملای خشک تمثیل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش  
 عشق غالب است و طبیعت با شعاع عاشقانه را غلبه نمینماید طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست  
 و با و از بهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه  
 گفت در اینصورت ناچار است مرا از سوال متعنه او غضب آمد منجواستم که ریشش گرفته برنگ زخم نغشته  
 غائب شد - شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمه الله علیهما بر ای تجمد برخاستند آواز نه  
 بگوش ایشان رسیده بی تابانه بنجد افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما باید رو  
 میگویند بے درد ایشان است که بر تاثیر سماع صبری نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع  
 بگوشش رسید تاب نیاورده به نشست و شورش را ضبط می نمود حدت گرمی کاسه سر را بتکافت  
 گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید



رحمة الله علیها هر روز چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمعی آمدند و موافق فرمایش طعامها پخته میشد  
 و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که در این طریق بر صفت و توجه مرشد است یکی از ارباب این  
 طریق خواست که تقلیل غذا نماید پیش فرمود در حصول فیوض طریق حاجت با اینچنین اعمال نیست که  
 بزرگان مابنای کار بردوام و قوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند عمره زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات  
 و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهرین را  
 نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را امر و تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق  
 پیر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیها بدین یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه  
 رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان بر نخاست صحاب ایشان ازین سبب  
 ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف محبت ایشان طریق نقشند یار ایشان  
 گرفت و بحالات نیک رسید اقرای او را رجوع باین طریق ناپسند آمد گفتند طریق آبار اگر ام خود گذشته  
 طریق دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قاور می است و نه چستی هر کجا مقصود یافتم بطلبان شافتم  
 جنازه حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه بسر نهاده دفن کردند در راه وقت افان جواب اذان از جنازه  
 ایشان مسوع گشت یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیه ناسر گفت ایشان  
 خبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صد و هت مقام او بجزکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بچه  
 را سر چنگی زند وی توقف نمود تا گمان آن زن بفتاد و بمرد آن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که  
 خون او بر گردن تو شد اگر امثال امر می کردی آن بے ادب جان نمیداد و بسلامت مینامد - امثال  
 امر شایع بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمرباشد - شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد  
 رحمه الله علیه با کمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت  
 جنید اند رحمه الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود و در وقت شدت  
 جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خرپزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند گفتمی بود که تا  
 سی سال هر دو شمس مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گریه آب محض طلبیدند کسی  
 عرض نمود که در اینجا چه است آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد میگوشت

در منزل شاه گلشن ازین  
 راه فرزند حضرت قطب الدین صاحب  
 قیاده و بر خیزانده بستانهای  
 بلند بنای خرق و در راه ملک

داریم هرگز در و هم ما هم نیامده که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب نوش خورده میشود یکبار شخصی صرة  
و نیار بیدیه ایشان فرستاد و فوراً برخواستند که برماج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سلت  
سوال کرد آن صرة با و دادم فرضیت حج از دمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادا زکوة نمایند که در ادا  
هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه  
خداوند که مقصود حاصل شد نصاب زریچه کار می آید که خزیه فقر را باب الله است بجهان همه از  
فقر امداری رقص و شغب داشتند و در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل  
کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت **ع** خاکساران جهان را بختارت منگره توجه دانی که درین  
گرد سوار می باشد **ع** انگار هیچکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گریست - نواب مکرم خان  
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادة کمالات باطنی دارند - روزی  
عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام  
عمر همانست باقی و بال آخرت بیست اوقات همان بود که بایار بسر رفت **ع** باقی همه بیاصلی و بخیری بود  
در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه  
باینجه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نور  
باطن می افزاید گو یا طعام نخورده ایم دو گانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم  
و ظهور انوار نسبت تمام آید ایشان نور شده بودند **منووی** از محبت شهنشاهین شود **ع** از محبت ملکهها  
شیرین شود **ع** از محبت سرکه باطل میشود **ع** از محبت خار باطل میشود **ع** ایشان بجناب پیر خود نوشتند  
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انتقال میشود در جواب  
برنگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت  
می شود و چون دیده عقل آید احوال **ع** معبود تو سرست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک  
کلاه حضرت خواجه احراز بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرستاد و یافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر  
بیاریه وسیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست و در انوار نسبت قدای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه  
فرقاست و در کیفیات تیر تعاد تماست و التفاتی که پیر بحال مستفید خود دارد و از پیران پیر کم ظاهر شود



که انجام بسبب قرب ابدان معنوی قوی متحقق است - روزی حضرت شیخ زیارت مزار حضرت سید و نواب  
مکرم خان که در یکجا واقع است رحمه الله علیه - فتنه بعد توجه بهرد و مزار فرمودند نسبت بهرد و بزرگی یکی است  
اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان انبیا از تمام دارد از حضرت شیخ عبدالحامد رحمه الله  
و دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود و ایشان فرمودند که  
روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و  
حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمه الله علیه - و توسل  
بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه جبل المتین است که بر تپ قرب فائز میگردد و اند مستفید اگر فیضی حاصل  
نموده بهی سعادتی یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان  
بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بجانش مبذول  
نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال متقدمان خود مصروف است معلمان در صحرایا وقت  
خواب اسباب و اسباب خود بحایت حضرت خواجه می سپارند و تأییدات از غیب همراه ایشان می شود  
در قیاب حکایات بسیار است تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمه الله علیه  
بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرماید همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتهای نماینده حضرت خواجه  
قطب الدین را در مشهودشان استعراق بسیار است حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات با سواست  
رحمه الله علیه غرض و قوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال است بلکه در مقابل  
نسبتهای باطنی این عزیزان و قدما می صوفیه علیه میتوان گفت که مأموم رازین راه بهره نیست - سر  
مزار امام بده الدین رحمه الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چند آنکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهری  
نشده بعد از امتداد بسیار دفعه نسبت ایشان در فایات لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان  
بطریقه مهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعه در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز  
گردیدند همچنین است احوال شهیدان که در راه حق دفعه جان فدا نمودند دفعه جذبات عنایات الهی ایشان  
بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمه الله طریقه جدید بیان نموده اند و در  
تحقیق اسرار معرفت و خواص علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند شل

گفت بفرموده  
 روز و ماهی زیادت  
 ساخته بود تمام نبایت حضرت  
 کس بدین که در غم غایتی بحال  
 من فرموده با وجود کس  
 ما سواي غایتی نمود که کفایت  
 و توجبات لغو ایشان دل  
 انقدر مخلوط فرمود که آدمی اثر  
 آن غایت در وجودی نیامد  
 و روزی که ایشان با صاحب  
 روزی حضرت ایشان با صاحب  
 خروج سبک حضرت خواب  
 بختند و بختند  
 بجان اندک نیست فرمود  
 بفرموده حضرت خواب فرمود فرمود  
 ایشان که خواب فرمود فرمود  
 ایشان که گفت اگر کس  
 بودم بفرموده حضرت خواب فرمود  
 اندک و باینکه ای بخت بود  
 از روز و کس بخت بود  
 هم بفرموده بخت بود  
 حضرت خواب فرمود فرمود  
 حضور گشتی بفرموده بخت بود  
 این خواب فرمود بخت بود  
 بفرموده بخت بود

ایشان و محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا  
خدمت رامی شناسیم و با آنها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات  
شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری بایست با وی گفتم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا بسجلی کرده  
آورده گفت - قاضی را فغلی بود و بعد از آمدن و الاصر یک ساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار مبلغی از زر  
برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپیه  
برای صراف سائین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خبر بشنیداشت  
گردد دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده ای گفت زردیگر طلب نمایم فرمود همین قدر  
کافی است - ارجی اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست هر عمل را  
کیفیتی دیگرست و جامع کیفیات نمازست که متضمن انوار از کار از تلاوت و تسبیح و دود و استغفارست و صحیح  
و اخیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر ادب آن کماحقه بجا آورده  
شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و دفع فیض قلبی است ترتیل حروف و تحمیل صوت خود می  
باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قهوا دست میدهد - در رمضان المبارک ترقی  
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه نمیشد  
باید نمود وارضای این ماه وادامی حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی  
پارسا وید پرسید شما از اهل صیام راضی میرید گفت با ضاعت حق صوم ملا خوش نمودند مگر حجة الله نقشبند  
رحمة الله علیه که بعد از مرض روزه تنه نداشتند گرفت اما از نیت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم  
مردم مرسیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر  
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بدرتابان گردیده و انوار آن ماه متبرک چهارزا  
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب و درخشان  
گشت - شب قدر بر بسمل بدیست در شبی از شبهای اوتار می شود بدیست و هفتم معین نیست مگر درین شب  
بسیب کثرت دعا و نماز که مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی  
شب قدر درین تاریخ نیز میشود جمیع حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از بجزایات است که اگر درین



قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثران میماند بقده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد  
 میگردد که اگر این ماه بحیثیت و طاعت بیگذرد و در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت مخطوطه میدارد حضرت  
 شیخ رحمته الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کسانی که بمقامات اجازت  
 طریق می رسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرفرازی نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات  
 مردم در حلقه مراقبه الهیه حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که  
 از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پیران لسان گردیده - افسوس که تمام سال چهره رمضان  
 نشده اگر چه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده امانا اجزی به خالی نیست -  
 لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشادی نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام  
 صحیح است و سر و خلافتی ندارد و کشف و وجدان فقیه پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد و مگر یکبار از فقر و  
 واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا کمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود  
 فرمودند و در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح است البتة چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید  
 شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک  
 عیان می بیند باز متوقع الهام میشود باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردد  
 و حالات کیفیات در باطن او عهدیده رود و سپس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم  
 رسیده است بعضی وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل او یا متقدمین حاصل شده تا مساعدات لازم آید  
 اگر بزرگ و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری تضار ضایش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت  
 مستفیدان توحی الی الله و انقطاعی ز ما سوا باذواق و کیفیات از صحبت سرشدان حاصل نموده و خلوت  
 نشسته تعمیر اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض تجلی نیست  
 قصور در بحکم سالکان است یکی از جمله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر  
 را در نیوقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه قایم اینطریق از بزرگان این  
 خاندان که در نیوقت ارشاد طالبان مینماید امتیاز بخشید - خواطر قلوب عزیزان زیاد تر از نشان می شناسم  
 که در چه باب خطور می نماید یا فقیریم مقدورید و اندر ایم تو مسل بجانب پیران کبار سلسله مرض می نمایم

بزرگان شریفان و بزرگان  
 و بفضل مقامات و سلوک  
 و لایات رسیده اند و سالکان  
 نشان بر اوقات شایسته  
 انجا سیده حالات قوی و قوت  
 و لایات بوجاهت از ایشان  
 ظاهر گشت و درین طریق  
 جذب و توجه شد و اجازت شد  
 بمقامات بهم برسد و بعد از  
 انوار و برکات غنی نماید  
 و صاحبین طریق باطن  
 بیگذرانند و فیض از بزرگان  
 و اهل حق از آنرا  
 نقد احوال آنها میگردد و در  
 مقامات و لایات  
 مقامات سلمی

و بعنایت الهی اینها را شفا حاصل میشود کی بار بی زاد و راحله بسفر میرفتیم الله تعالی در هر منزل از دست بجانگان  
 سامان ضروری مهیای نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ایند کشیدند و ما نمود  
 الهی باران گردید و بار بار دو بار فغان خشک بمنزل رسیدیم آنچنان واقع شد در اوایل حال مردم را که  
 طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودند که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ  
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که در بر  
 آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق  
 رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دوسه روز پلاک شد من راج فقیر نازک است و غضب در نهایت شد  
 و اینی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب را کند فرمود اما جذب غضب  
 چنانچه باید زرفته است و مغضوب علیه را البته ایند میرسد و نسبت باطنش تباه می شود بجز غضب نسبت و  
 مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و بانکه رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوا می آتشین بفوق  
 میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان  
 شرائط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور  
 دلی مقدورند بضیافت چه رسد تکلف ز سرودی قرض کشیده ضیافت میکند پس مشرد عیت ضیافت اینطور  
 معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فرست دریافته ترک آن نموده که المؤمن  
 لا یلدغ فی شجر و احد مر تین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است **اول** آنکه  
 صاحب نیاز از شراف و نجیب باشد و دوم آنکه با دنیا داران که محل شبهه اند چندان احتلاط ندارد سوم  
 آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد پنجم آنکه از او غضب نیست بازه وارد  
 شده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آدرده باشد با اینطور که از جیم قلب بدانند که اگر  
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مریهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتند زیرا که  
 حق سبحانه و تعالی ما را فرستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده  
 مقبول نمیکرد و فقیر شقی و سعید از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور بحال  
 میباشد اما نیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از احتلاط با دنیا داران دوم سوء اعتقاد

عده از فقیر  
 غنی بای سانه  
 سوانه کثیر  
 و نشان آن



بایران لیکن بقدر حاجت احتیاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت دنیا  
 مستغفیه حق است بجهان از وقتی که در عرض ظهور آورده گاهی نظر رحمت بر وی نگردیده اگر میکرد بمقدار پریشانه در  
 نصیب کفار غیر سید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان میفایند - الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقرا  
 سری ندارند و الا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه باشم کاشمی در مقامات حضرت مجدد  
 رضی الله تعالی عنه میفرماید که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه  
 باقی باشد اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیاء امرای روزگار آغاز نمود که با فقر اسیری ندارند و حضرت  
 این طائفه بیخانی آرند چنانکه امرای سابق بیخانی آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتها  
 الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند  
 اغنیاء ایشان راه ارتباط میکشوند با ایشان بیشتر از محبت آنها استرازم نمودند و فقرای اینوقت ما اکثر  
 ایشان چنانند که اگر امر او اغنیاء بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت گشایند ناچار این  
 درویشان را در وضع فقر و اندوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقر احارس حافظ  
 جایگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده  
 و حضرت صدیق اکبر جایگاه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد  
 جایگاه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر صلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت  
 توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی کار این طریقه اخذ نموده  
 که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الهی بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه  
 بیار آن میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاج  
 خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و ترکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن  
 ماموریم و اما بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق  
 شکر آن تلف کرده باشد مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند

و اگر گوید دروغ گفته باشد -

نصائح و وصایا

طریق درع وتقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سبحان به پذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب و سنت  
عرض نما اگر موافق است ثبایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود و پندار بالتزام عقیده اهل سنت  
و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر  
میتوانی و الا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بحض رضای رسول  
اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بیزار کن عملت چیست که آزاد در معرض بیج آری استطاعت  
از کبست که آزاد بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت به دست آر که سرمایه درویشی نقد  
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفاست و در عبادت و ذکر  
خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز و در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بیفز که دوستی دوستان  
خداست موجب قرب خدا و حضور سیر التفات بغیر نماید و در صحبت اادب و نوافل طاعت میفز تا ممکن است  
ادقات بصیر و توکل بسر کن و اندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بنجد سپارد و موت یقین و صدق  
و عداد سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر تردید نیست عزالت می باید که رزق بوقت سعین خود می آید اگر  
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با اسباب سنت انبیاست علیهم السلام وجه معین که دل را بر آن  
اعتماد نبود منافی توکل و سبیل ارشاد نبود راس المال فقر و فراغ مال و جمعیت خاطر است و ولی و ارسته  
در انتظار مقصود ناظر مبادا جمعیت بتفرقه بدل شود و در توبه و یکسوئی خاطر خلل شود و تناعت پیشه  
حرص و طمع از دل بر گیر از یار و اختیار نا امید باش و بود و نابودشان یکی شناس و در بحکس بچشم حقارت  
منگر و خود را از همه کمتر و قاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سر نه غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند درویشی  
آنست که آنچه در سرداری نبی و از آنچه بر سر آیه نبی و از اندیشه دی و فردا برهی بر طاعت و عبادت خود  
منافز و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز - مخافت نفس چند آنکه بود زیباست امانه آنقدر که تنگ آید  
و نشاط شوق در طاعت نیفزاید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضای نفس مومن موجب ثواب  
میگرد و در کبار نفس فقیر تمثل گردیده آرزو کرد هر که مرا چنین طعام بخوراند هر مقصودیکه دارد بر آید اتفاقاً  
در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود  
با فقر آن طعام می نمود و عقده مشکل داشت که بنا بر این هیچ تدبیر و اندیشه باین عمل منحل گشت - طعام



اگر نیت ادای شکر یا مژه سازند اس می نماید که در صورت بیزگی شکر از ته دل نمی برآید. طعام لذیذ را با نیت  
آب بنیزه ساختن نعمت الهی را بجا نیاورد. حق است پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند  
و اگر فیتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ماضی نفوس جفید و شبلی نیست رحمة الله علیها که تلخی را شکر انگیزد  
و گویند الصبر تجر ۶ المرارة بلا عیب و سمة الوجه شکر می که مخفی بر زبان بود و شبلی صبر است  
که تلخی آن در جان بود. بزیارت مزارات اولیادریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب  
تخف فاته در و دینجباب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از نیتنی حاصل است اما بنده بیان را بغیر تصفیه  
قلبی از قبور اولیاء حصول فیض متعسر است لکن حضرت خواجہ نقشبند قدس الله سره الغرید فرموده اند که مجاور  
بودن حق بجان از مجاورت قبور اولست و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید مباش که این نیت مستلزم سوا  
خیمه و فرش و عدم حفظ مراتب از آثار دایم مردم میگردد و در نقد خفیه بار باب احتیاج دادن اسرع است  
ثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیار و بر ملازمت عقیده اهل سنت  
و جماعت از ظلمت هوا و هدعت بدر آید همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول  
و اگر رد افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و هما کن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن  
عمل نمای اگر چه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمائی و از لذت خلوت صفائی وقت حاصل باید نمود. فقیر  
در نیت العزم که کسب نموده صفائی وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفائی وقت یافته در راه طلب گری  
و مقید باید بود **دوم** کار مردان روشنی و گرمی است و کار دوانان حیل و بے شرمیست هر چه گیر مختصر گیر و هر جا  
باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر  
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد  
و در نیصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگرند و چرا که اوست یقین بیند  
که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویند کافرت و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت  
و طریقت مستقیم دارد و در محبت مشایخ همچو کوه را سخ و استوار باش در حضور بیرون متوجه بغیر نباید بود و التفات  
بکس نباید نمود اگر چه التفات بچو اب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق  
قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نهاد و التفات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب و گوی  
 بیت من گم شده ام مرا مجوید و از گم شدگان سخن نگویید و راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسوزاید و  
 واصل محتاج و بلتی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بماند و در غیر توکل بطرف خلق وجه  
 معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد تیر آن مقبول نه  
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی معیتی است و اس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت کفایت  
 قناعت و رزق و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسیار و از اجل نهای الهی برین فقیر و خیر است که زندگانی بدان  
 خوش میگذرد یکی هر چه می باید بروقت مهیا میشود و دوم نهال طمع از زمین دل متاصل و ناپیدا میگردد  
 از یار و اختیار نومید باید بوده عدم وجود ایشان بر باید شمرد و نومیدی از مطالب کلفت  
 زدای من شد و هر کار بسته آخر شکل کشای من شد و تا تواند نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد و اگر چه سنگ  
 و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقت است  
**فصل** و انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است و منظر او در از حقیقت بر نماز خود مناز و مخالفت  
 نفس چند آنکه تواند کند زیاست و نفس اثر در زیاست این کی مرده است و از غم بآلتی  
 افسرده است و لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیاید  
 و از بیاحتی راه ضحرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آفاز نماید و از کار یک مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه  
 بگاه با او بسازد و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن بهر  
 طلبه ها وقت او را بد بلکه با نیطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را و عده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب لا  
 باز و عده دهد اگر بایستد و بها و اگر باز متقاضی شود بچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه تدریج آنرا فراموش  
 کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تحمل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد و او را بد و شیطکی  
 مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر  
 حاضر شد و تمنای شیر و پنجه نمود و گفت هر که اینوقت مرا پیش شکم خواند هر حاجتی که دارد در او گردد و فقیر چون این  
 قصه را از غریزی گفت آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رود و مرا آگاه فرمایند که خدمت  
 او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت بانه بچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و پنجه

ملاحظه فرمایند  
 در غم ۱۱



مهیا کرده پیش من آورده و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنغمه زگفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نشد  
 از برکت این مثل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد. طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصلح گونه اگر بامزه  
 سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسایکه طعام بامزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نماید زیرا که  
 از طعام بیمزه شکر از دل ادا خواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکرست نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن  
 شکر از انشعاب صبرست که معنی آن حبس النفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت است  
 که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلفی تجلی خاص آن طعام علاوه حق سبحانه تعالی  
 ما را بر ذائقه مکر و فریب شیطان القدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من بر طاق ندارد  
 مگر نزد که آن امر دیگرست بزیارات مزارات متبرکه که باید رفت و وسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری  
 و باطنی باید طلبید و فاتحه تیر بار روح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیارست و فتوحات باطنی  
 بتدیان طریقت را صحبت شیخ مفیدست و سزاوارته زیارات قبور و مجاورت مزارنی بینی که مردم زیارت  
 مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و سعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان  
 بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت بازمی آیند **روز خرمی** اگر بکعبه رود چون باید هنوز  
 خرم باشد مگر هر که لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس بعد از زیارت مضائقه ندارد  
 بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود  
 چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین  
 غجدانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند قدس سره ملاقات و اختلاط داشتم  
 روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت  
 تیر قیمتست اگر چه در تیر به مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر گرفته اند  
 که گریه زنده به از شیر مرده **قطع تاکه** زیارت مقابر و عمری گذرانی اسی فسرده و یک گریه زنده پیش  
 عارف و بهتر از هزار شیر مرده حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند  
 که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و مولست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بر زبان مبارک  
 بسیار گدشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی و بگرد کار مردان گرد درستی مقصود از زیارت مشاهد

اینجا باید میافتنند  
 این طعم نفس کاملست  
 که از خدمت او محروم نمیشود  
 میسر است  
 چنانکه فیض از کرم حضرت  
 ایشان یکبار و سی بار طعام  
 را گونه غیر و بیقراری بود  
 از میان این سعادت بسیار  
 خوش شد و فرمود که چون  
 تجلی خاص این طعام را ندیدم  
 نموند و زیارت است  
 عین صبر  
 لعل از دل میوفان  
 نقاش نیست که شادمان

اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن برگزیده حضرت حق سید  
 کمال توجه حق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه  
 باشد زیرا که تواضع با خلق انگاه پسندیده افتد که مرخدا می را عزوجل باشد با نیت معنی که آنرا مظاهر آثار قدرت  
 و حکمت مبیند و الا ان صنعت است نه تواضع استی - بر سمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباشد که در  
 ارتکاب آن شاعت بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج است دوم  
 استلزام سوال از خیم و فروش و غیره سوم لزوم اسراف در اخراجات و چنانچه چهارم تمضیع اوقات  
 که محافظت آن ضرورت است **پنجم** شکایت مردم از تشییع فرزندان مجالس و قصور در اقامت تمام حفظ  
 مراتب از کثرت و از دسام **ششم** در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استغراض از سود می شود  
 که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب سعاش فقر و باده به بنوع مساوی و ترک  
 عادت رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار است بنا بر ضرورت احتیاج بقبرض شده رسم بجای می آید **هفتم**  
 نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب و تیر در حدیث آمده  
 صدقه که در راه خدای تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد از آن بدست آن  
 مسکین پس انجمن نیاز سرا و ارجناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از اینجا  
 که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند  
 که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که  
 امروز همین جایی تان اول نمایند زرقه اگر چه قلیل باشد در نیاز نفع است بمراتب از غیر آن که حواله کثیره  
 بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدلی اسرع است نفع و اسبق است بوصول راحت بدل  
 دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشد و سوره لایلات یکصد و یکبار یا یا زده بار در و داول و آخر پنج بار  
 بعد نماز فجر برای دفع مخرج است و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند  
 بعد از حلقه صبح بر آن مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ است و فائده بسیار و برکت بشمار دارد و در کار  
 طریقه این حضرات استقامت است که فوق کرامت است **نهم** و برای استقامت فیض نازل  
 میشود منظره نمیدانی تجلی گرد که ه طور میگردد و کشف یارین راه باریت و کرامت را اعتبار نه و جد سماع

یعنی ایصال آن ایصال از خود  
 مقصدی که از آنجا که از آنجا که  
 دست برداشته شود فانی گردد  
 بخواند بعد از آن که در فانی  
 بایم که در فانی بایم که در فانی  
 در دو عهد بایم که در فانی  
 بایم که در فانی بایم که در فانی  
 در دو عهد بایم که در فانی  
 بعد از آن که در فانی  
 خوانده شود که در فانی  
 حضرت که در فانی  
 با ایشان که در فانی  
 زیرا که در فانی  
 از آنکه در فانی  
 از جانب خداوند جل جلاله  
 مطالب قبول آید بر آن  
 بایستد که در فانی  
 دوست بایم که در فانی  
 یکبارگی که در فانی  
 بایم که در فانی  
 بایم که در فانی  
 بایم که در فانی



قدر و مقداری نیار و دوعس و چراغان منترتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مرکب  
 این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش  
 اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از نیجاست که حضرت مجدد در رضی الله تعالی عنه میفرمود  
 که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیة نقشبندیة اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی  
 هیچ ندارند خورسند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور و افتد ان احوال نمی پسندند از نیجاست که سماع  
 و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منفع فرموده اند  
 و ثمراتی که مترتب شود التفات بان نموده روزی بجلوس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله  
 قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان  
 اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلع فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر  
 نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خوشینده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه  
 حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است  
 نکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم الا برای این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تلویح  
 چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج  
 را تیر احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید  
 حکمای یونان و برابهمه هند در بغنی شریکند خلاصت صدق موافقت علوم شرعی است با جتناب  
 از امور محرمة و مشبهة حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تجمه و ضومیکه و ندانگاه  
 از ذوق وجد و سماع که در آن جوار میشد حالت بنجودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بردست  
 مبارکشان رسید چون بوقت صبح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که اگر باب  
 سماع باز بیدار میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بان نوبت رسیده بود که عنقریب رشته حیاط  
 منقطع گردد و مرغ روح از قالب عنصری به پرواز آید آنانکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر  
 می برند پس انصاف باید کرد که باز بیدردان بستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درد و رونی ناخبرند و

۲۵  
 و تامل است که  
 مدد و تامل است که  
 و المعین و تامل است که  
 عاقلانه بعد از آنکه تامل است که  
 بلند بخواند که تامل است که  
 که درین حلقه خوانده شد و تامل است که  
 بیعت حضرت علیه نقشبندی  
 عز ایندیکم و تامل است که  
 امداد و اعانت بواسطه ایشان  
 نجات که ابواب فتوحات  
 عاقلانه و باغی حضرت تامل است که  
 و جمیع باران ایشان منقوش  
 و تامل است که  
 تامل بود در این دعا  
 مجده برای حصول جمع  
 مقاصد و حل مشکلات دینی  
 و دنیوی بحسب است سائل  
 در دو صد بار بعد از آن که  
 لا حول و لا قوة الا بالله  
 زیادتى بران یا بعد از آن  
 از آن نیز در دو صد بار بعد  
 خواند - مطلوب حاصل شود  
 حل مشکل گردد و تامل است که  
 معمول است تامل است که

۲۵  
 ۱۶۱۱  
 ۱۷



بویادوست شو که استیجاب  
 آن بنیاب حضرت فاجیه  
 بهما و الدین نقشبند قدس سره  
 الا قدس متودست مبارک  
 بنیاد و نه دلالان موده تان  
 راز و است کرده دلالان تنده  
 تان و خطاست ۱۲

اگر چه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کده باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است **باب هفتم**  
 در میان وز همه کس بر کران سوختن و ساقطن دین فقیرست و بس **باب هشتم** بوجد و سماع غمی آیم  
 و مخدرات درد و غم را سوکشان بخاص و عام نمی نمایم زیرا که طریقه مانسوب بحضرت صدیق است رضی الله  
 تعالی عنه که بظاهر مزین یکمال نمکنت و وقار بودند و مذهب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات  
 شکر زیه با و رویان میداشتند و از احوال باطن بجز عموماً راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت  
 عمر رضی الله تعالی عنه بجانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده  
 سببان پرسیدند عموماً گفتند که گاهی از دل پرورد آبی میکشیدند از اثر و حرارت و گرمی آن سقف  
 این خانه سوخته و سیاه شده **باب نهم** از درون شواشتاد و زبرون بیگانه باش **باب دهم** اینچنین زیباروش  
 کم نمی بود اندر جهان **باب یازدهم** از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش زدوش رسید  
 و از دل بردن گذشت از غایت بیتابی نشست و گفت سماع بیت المال مملکت است لهذا احرام  
 فقیر را در باب سماع و لیلی قوی بهم رسیده که از باب آن خبر ندارند چنانچه صفرائی این مقدمه بدیست  
 و آن انیس السماع یورث الرقة والرقة تجلب الوجهة فاللیجة السماع یجلب  
 الرحمة باین همه از باب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه  
 و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون  
 پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزم لیکن بسبب شور  
 مذاق طینت عشق و عاشقی نزار کتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرات بزرگان  
 احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السمکاری معدودون بمقام سماع از ظهور و جود  
 و حال در غلبه سکر سعد و رند و از آداب و ربار و واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان  
 بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالییه نقشبندیه مجدیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند صلا  
 خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم در نیاب آنست که نه انکار آن دارند نه ارتکاب قول  
 حضرت خواجه بزرگ هم مداین معنی است که نه انکار میکنم و نه این کار **باب یازدهم** رخصت گس می باید  
 هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبداللہ انصاریست هر که استاد ترا بنده دارد و تو از و



ربنجه نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه تروتو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از  
مواخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه رخت**  
و اگر دن همان رخت از جهان بر بستن است در سبکباری نخل وضع حیا بم کرده است این قدما غافل  
از اندیشه روز حساب رحمت مجید و لطف حیا بم کرده است رستن از قید خودی منظر حق پیوستن  
قطره بودم بجز یک گشت شرمم کرده است **فسر** و منظر طلبی گر بجهان منزل راحت  
بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است

## وصیت نامه

### بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیر جانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار مقر حکم شرع صحیح و معتبرست وصیتی چند  
باجباب که اخذ طریق فقیر کرده میکنم که در تجزیه جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرزند گذارند و بعد از آن  
و کانی بر بنزار من بچیتند که در حین حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم ننمودم  
و اگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامع کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی  
غیر از حق تعالی ندانند و تبسوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم راندند و از رسوم و عادات  
در ایشان متعارف و از احتیاطها و نیازان و احتیاجات استراحت باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم  
و اگر کیفیت افعال حضرت ایشان از عالم فانی به عالم جاودانی از تحریرات حضرت شا اعلام شاه  
حضرت ایشان را چند مدت قبل از استعقال خود شوق رفیق اعلی غائب آمد و اظهار طلال از توجه خاطر باهل اینجهان فرمودند هر  
لحظه در استغراق در مشهود خودی افزونند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند و در این ایام از دعای ارباب بطریق بسیار شده و فیح فوج  
آمده داخل طریق گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمیع تمام خصوصاً فرامی مخلصان گشت و در وقت زیاده از حد که صحبت  
مبارک حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملاسیم را به طبعش رخصت نموده فرمودند که باز  
ملاقات ما و شما معلوم نیشود این کلمه که مشعر از قرب افعال حضرت ایشان بود در دلباشا تشر نمود و اشکها از چشمها روان شد  
بلا عبد الرزاق نوشتند که عمر از هشتاد و تجاوز گردید و وقت تردید رسید بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدگر عزیزان سخنی که

محمدی آنکه خود  
بیا حضرت سید السعادت  
حضرت سید محمد باقر  
که پیران حضرت ایشان  
مرا صاحب از نسبت داده  
باشد و مجددی آنکه خود بلینام  
حضرت امام ربانی شیخ  
مجدد الفانی منسوب کرده  
باشد ۱۲ ۱۳





خبر از واقعه ناگزیر باشد تحریری نمودند روزی در اطهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر نعم است میفرمودند الله تعالی تفضلات خود پیچ آرزو در دل  
فقیر نگذاشت که بجهول نیویست باسلام حقیقی شرف ساخت از علم حظ و فرخشید و بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریق انجمنی باید  
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلی را بجهت کسب فیوض نزدیکه فرستاد و بمقامات طریق رسانیده بهدایت ماه خود مقرر گردانید از دنیا  
و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را نگذاشت آرزوی غایبه مگر شهادت ظاهری که در قرب آلی و رجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت  
شهادت پوشیده اند اما فقیر پرتوانم وضعف در رعایت قوت و جهاد و رینوقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است  
از کسی که مرگ را دوست ندارد و مرگ است که موجب بقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بیدار را دلیا  
میرساند مرگ است که بیدار عزیزان سرور میگردد و اند فقیر شتاق زیارت ارواح طیبه کبری دین است و سخت آرزو دارد که بیدار مصطفی و خلیل  
خدا اشرف گردد علیهما الصلوة و التسلیمات و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفة حضرت جنید و حضرت خواجہ نقشبند  
و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد و رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزو  
حضرت ایشان بر منصفه ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه  
عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتبی گردانید شب چارشنبه هفتم محرم سنه هزار و  
صد و نود و پنج هجری پاسبی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند  
بیایند سه کس درون درآمدند یکی از آنها متعل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند منسل پرسید که مرزا حاجانما  
شما میفرمودند آری دو کس دیگر گفتند بل مرزا حاجانما ایشان اند پس آن بدبخت گولک طمانچه بر حضرت ایشان زد و گولک بر پهلوی  
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجاک افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان  
جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا که مرکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیدانند تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده  
آئی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که از کتاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بجل نمودیم  
شما نیز معاف فرمائید سه روز بقیه حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم  
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز با قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است  
اگر چاره قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو ادانگشت شمارا دین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله  
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز بهر دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجہ نقشبند و حبیب  
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روزی چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گتری فرمودند هنوز مغرب است  
وقت نماز مغرب شب شنبه که بگاه دهم محرم بود و دوسه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله  
تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا و تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه اولئك مع  
الذین انعم الله دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زمان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم  
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاشر جمید امانت فرمید